

کتاب «مباحثی در حشره شناسی»^۱ و پس از او آقای ریتز در اثری تحت عنوان «جغرافیای آسیا»^۲ مطرح کرده است، نمی پردازم. آنها از خود می پرسند آیا صنعت تهیه ابریشم در اولین سالهای سلطنت ساسانیان در ایران آغاز شده یا قبل از آن، ولی من تنها خاطر نشان می کنم که صنعت ابریشم در ایران ریشه های بس دیرینه دارد و به نظر من پذیرفتن این موضوع ناممکن می نماید که در زمان ژوستینین^(۳۰۳) مردم قسطنطنیه از پرورش کرم ابریشم در جنوب دریای خزر بی اطلاع بوده باشند. و اگر بنا به عقیده آقای لاتری، کشیشهایی که برای اولین بار کرم ابریشم را به اروپا وارد کردند، ترجیح دادند آن را از سرهندو^(۳۰۴) به تحقیق از تورفان^(۳۰۵) وارد کنند تا از ایالات ایران که به بیزانس نزدیکتر است، به نظر من باید دلیل انتخاب این راه دور و پریچ وخم را در شهرت بدابریشم ایران در تجارت آن زمان دانست و یا در امید به تولید کرم ابریشم مرغوبتر یا جستجوی تخم بهتر از مناطق نزدیکتر به چین.  چین.

بعد از مزینان جاده کم خطرتر می شود، من از توقف بیستم ژوئن، برای مرخص کردن اسکورتی که از بدشت ما را همراهی کرده بود استفاده کردم. اما توپچیها اصرار داشتند ما را تا سوتخر^(۳۰۶)، دهکده ای واقع در چهارفرسنگی شرق مزینان همراهی کنند. روز بیست و یکم ژوئن از جاده ای بسیار زیبا به این دهکده رسیدیم و برای صرف نهار در آن جا توقف کردیم. بهترین دلیل بر این که خطر حمله ترکمنها بکلی رفع شده است، این بود که زایران تصمیم گرفتند از این نقطه به بعد خود به سبزواری بروند. ما آن شب را در کاروانسرای^(۳۰۷) مهر واقع در دهکده کوچکی به همین نام گذرانیدیم. از این دهکده در سال حدود سی باتمن ابریشم به دست می آید. روز بیست و دوم ژوئن را در کاروانسرای شبیه کاروانسرای شب قبل، در ریود^(۳۰۸) واقع در سه فرسنگی مهر و چهارفرسنگی سبزواری گذرانیدیم. هرچه به این شهر نزدیکتر می شدیم، تعداد آبادیها بیشتر می شد. هر چند این ناحیه یکی از قدیمی ترین مراکز تجمع جمعیت در خراسان است، اما بناهای تاریخی چندانی در آن به چشم نمی خورد. مناره دهکده خسروگرد^(۳۰۹) از این قاعده مستثناست. این بنا به شکل مخروطی ناقصی است که چندان تفاوتی بایک استوانه

ندارد. ارتفاع آن ۲۹/۹۱ متر (۹۸/۱۳ پای انگلیسی) و در بالاترین نقطه محیط آن ۸/۴۲ متر (۲۶/۶۳ پا) است. کتیبه ای به خط کوفی دورتا دور سر در مثلثی بنا را فراگرفته که ادعیه ای است به درگاه خداوند، اما نام سازنده بنا در کتیبه ذکر نشده و تنها در پایان آن، این کلمات به چشم می خورد: «این بنا در سال ۵۰۵ هجری ساخته شده است.»^(۳۱۰) بدین ترتیب بنا به دوره سلطنت سلطان محمد پسر ملکشاه سلجوقی مربوط می شود، زمانی که سلطان سنجر حکومت خراسان را در دست داشته است؛ اما از متن کتیبه چنین بر نمی آید که به فرمان فرد بلند مرتبه ای ساخته شده باشد، زیرا در این صورت، نام آن شخص در کتیبه ذکر می شد؛ افزون بر آن فقدان ویرانه های قدیمی در اطراف مناره مانع از آن است که این دهکده را در قدیم آبادتر و مهمتر از امروز فرض کنیم. سبزواری در دو فرسنگی دهکده قرار گرفته است. شهر ظاهری زیبا دارد، جمعیت آن زیاد نیست (۱۲ تا ۱۵ هزار نفر)، اما بسیار پر رونق و فعال می نماید. فراز و نشیبهایی که سبزواری طی قرون از سرگذرانده است، کمی تعداد بناهای تاریخی آن را توجیه می کند. در این شهر به زحمت می توان از دینای قابل توجه نام برد: مناره ای^(۳۱۱) در بخش شمالی شهر و امامزاده ای^(۳۱۲) در مرکز بازار. کتیبه ای که در گذشته زینت بخش قسمت فوقانی مناره بوده است، به ظاهر به خط کوفی نوشته شده بود، اما به حدی آسیب دیده است که نمی توان حروف آن را درست تشخیص داد. امامزاده احتمالاً از بناهای سالهای اول حکومت صفوی و یا آخرین سالهای سلطنت تیموریان است؛ این بنا کتیبه ای دارد که با حروف رقاع^(۳۱۳) نوشته شده و چندان خوانا نیست و خط کوفی در عبارت «خداوند بخشنده» که چند بار تکرار شده تنها به عنوان زینت به کار رفته است. منطقه سبزواری از نظر مواد معدنی نسبتاً غنی است. در ارتفاعات کوه میش معادن مس و براکس^(۳۱۴) وجود دارد. در خود شهر از آبهای کثیف حمامها آمونیاک استخراج می کنند. در حومه درختان توت بسیاری پرورش می دهند و تعداد قابل توجهی ابریشم تولید می کنند.

۲۶ ژوئن سبزواری را ترک کردیم و از جاده عریض و همواری که از میان دهکده های بسیار می گذشت در ۶ فرسنگی شهر به کاروانسرای زعفرانلو^(۳۱۵) یا زعفرانی رسیدیم. این کاروانسرا که به حق شایستگی تمامی تعریفهایی را دارد که فریزر

در سفرنامه خود عنوان کرده است، در حال حاضر تقریباً به صورت ویرانه‌ای کامل در آمده است، اما از آنچه باقی مانده می‌توان دریافت که این بنا در گذشته تاقچه اندازه زیبا بوده است. در سمت راست در ورودی، رو به جنوب مسجدی است که در داخل آن، زیر گنبد کتیبه‌ی زیبایی به خط کوفی به چشم می‌خورد که تا حدی سالم مانده است. نوشته‌ی این کتیبه‌ی تمامی آیه ۲۸۵ قرآن کریم است به اضافه آیه ۲۸۶ از جزء دوم تا کلمات «هااکتسبت». شکل حروف این نوشته از نظر من با شکل نوشته‌های بناهای قرن چهارم هجری شباهت دارد. تمامی آجرهای دیوار یکی از طاقچه‌های وسیع حیاط اول به شکلی رویهم چیده شده که نام چهارخلیفه را به صورت  می‌کند. این امر ثابت می‌کند که نه تنها معمار بنا سنی بوده، بلکه این بنا زمانی ساخته شده که این آیین در خراسان مجاز بوده است. بنابراین، مسجد فوق باید سالها قبل از دوره صفویه ساخته شده باشد، و نه آن طور که ترویج لیه گفته است، در دوران شاه عباس. بر دیوارهای حمام متصل به کاروانسرا که کاملاً ویران شده توانستم در بخشی از یک نوشته کلمات «معمار محمود ... پسر قاسم» را بخوانم. بالاخره بر سطح خارجی دیوار شرقی کاروانسرا سرآغاز کتیبه‌ای به چشم می‌خورد با حروف زیبای کوفی که از آن چند کلمه‌ای بیش باقی نمانده است: «به نام خداوند بخشنده مهربان ... ساختمان در دوره حکومت سلطان بزرگ ...» با توجه به سبک معماری این بنا و شکل حروف کتیبه آن، می‌توان ساختمان آن را با احتمال زیاد به دوران حکومت ملک‌شاه سلجوقی نسبت داد.

چون تصمیم داشتم از زعفرانی به معادن فیروزه بروم، یکی از نقشه بردارها را با بارو بنه سنگیتتر به نیشابور فرستادم و خود روز بیست و هفتم ژوئن با سایر همسفرانم به سوی کوهستان رهسپار شدم. پس از یک ساعت و نیم طی طریق در دشت به تنگه‌ای رسیدیم که با شیبی نسبتاً ملایم به نوك گردنه‌ای منتهی می‌شد که کسی نام آن را نمی‌دانست و در نزدیکی آن باغ بسیار زیبایی قرار داشت. با وجودی که از چند هفته پیش آفتاب سوزان همه گیاهان را در دشت خشکانده بود، اما این باغ همچنان طراوت بهاری خود را حفظ کرده بود. این گردنه نسبتاً مرتفع بود و در گرمای ۲۰ درجه

سانتیگراد فشار هوا از ۵۱۰ میلیمتر جیوه تجاوز نمی‌کرد. پایین آمدن از سرایشی گردنه هیچ مشکلی نداشت. این گردنه به تنگه نسبتاً وسیعی منتهی می‌شد. آن گاه به دره‌ای می‌پیوست که اطراف آن را کوه فراگرفته و شامل سه دهکده: نورآباد^(۳۱۶)، زرقی^(۳۱۷) و رخ‌گه^۱ بود. نزدیک دهکده اخیر چشمه‌ایست که جریان آب آن رسوبهای آهکی بر جای می‌گذارد که در مقابل هوا بسرعت سخت می‌شود. بعد از عبور از این دره از گردنه هزارچیل^۲ بالا رفتیم؛ راه سنگلاخی و عبور از آن دشوار است. از این ارتفاع دره وسیعی به چشم می‌خورد که در شمال آن کوهستانهای جوین واقع شده است و معدن فیروزه در این رشته کوهها قرار دارد. در زمینهای این دشت، جز در مجاورت ارتفاعات که قناتهای بیشتری دارد، کشت و زرع به عمل نمی‌آید.

ما در دهکده شوراب^(۳۱۸) توقف کردیم. این دهکده را محمدشاه به خانهای شیعی مذهب هرات بخشیده بود؛ زیرا آنها در محاصره هرات در سال ۱۸۳۸ به لشگریان ایران پیوسته و به هنگام عقب‌نشینی ایرانیان ناچار به جلائی وطن شده بودند. در این دشت ما برای اولین بار با اردویی از بلوچها روبه‌رو شدیم. بیست یا بیست و پنج سال پیش چهارهزار خانوار از این قوم به جرم راهزنی در منطقه کرمان به حوالی خراسان، بم و نرماشیر تبعید شده بودند. این قوم چهره‌ای پهن و آفتاب‌زده، بینی بزرگ و پخش، اما چشمانی درشت دارند. زنهای آنها چادر به سر نمی‌کنند. بلوچها در زیر سیاه چادرهای بسیار زمختی زندگی می‌کنند و بنا بر آنچه خود آنها برای من گفته‌اند، حالا دیگر زبان بلوچی را تقریباً فراموش کرده‌اند و همه آنها، از مرد و زن، به فارسی سخن می‌گویند. ضمن نزدیک شدن به ارتفاعاتی که دهکده معدن^(۳۱۹) و معادن مربوط در آن جا واقع است، به تعداد زیادی از حفره‌های کم عمق به نام معدن حقی^۳ یا «معدن خداوند مهربان» برخوردیم. معادن اصلی رادولت به اجاره داده است و تنها افرادی که دارای اجازه مخصوص از مسؤول مستغلات دولتی هستند می‌توانند اقدام به بهره‌برداری کنند. با این همه هرکسی می‌تواند به مسؤولیت خود و پذیرش تمامی مخاطرات احتمالی

1-Roukghé

2-Hézarchill

3-Madani Hakki

در مجاورت چاههای قدیمی به جستجوی فیروزه پردازد و حفره هایی که ما در آن جا مشاهده کردیم نشان از این گونه بهره برداریهای آزمایشی داشت. سنگ فیروزه معمولاً به شکل لایه و یا به عبارت دیگر ورقه های کم و بیش ضخیمی در سنگهای آهکی آهن دار، که گاه به رنگ سفید و گاه قرمز آجری است، تشکیل می شود. در عمق کم به رگه های فیروزه خوشرنگ کمتری می خوریم؛ با این همه وجود رگه های کم رنگ که هیچ ارزشی هم ندارد، اغلب نشانه ای است بر نزدیکی لایه ای پررنگتر که بهره برداری از آن سودآور است. شرحی که آقای فریزر از این معادن به دست داده است، نسبتاً صحیح است، اما آقای شودزکو توصیف دقیقتری ارائه داده است. هنگامی که من از این معادن دیدن کردم شاه آنها را به عنوان تیول به حاکم خراسان بخشیده و شخص اخیر نیز این معادن را به ۸۰۰ یا ۱۲۰۰ اشرفی اجاره داده بود. سرپرست مستغلات، بهره برداری هر چاه را جداگانه به ساکنان دهکده اجاره می داد.

بزرگترین مانعی که برای استخراج و بهره برداری از چاههای قدیمی وجود دارد، عمق زیادی است که این چاهها به مرور زمان پیدا کرده اند. اغلب چاهها را تا نیمه آب فرا گرفته است و معدنچیان نمی دانند چگونه خود را از شر آن خلاص کنند. کمبود چوب ساختمانی موجب می شود تا نتوانند دیواره دهلیزهای معدن را چوب بست کنند. ضمناً ماهیت سست و اسفنجی سنگها اغلب موجب ریزش می شود و این امر کارکردن در دهلیزها را با خطر روبه رو می کند و حتی در برخی موارد باعث وقفه کامل در امر بهره برداری می گردد؛ زیرا پاک کردن دهلیزهایی که به بر اثر این ریزش ها مسدود شده است، بدون صرف هزینه ای گزاف که از حدود امکانات روستاییان خارج است، میسر نیست. گاه ریزشها از زمین لرزه ناشی می شود. دو زمین لرزه آخری که برای معادن بسیار خطرناک بود، یکی در اواسط بهار ۱۲۷۱ هجری به وقوع پیوسته است، دیگری در رمضان ۱۲۷۳ بسیار دیده شده است که یک گروه پانزده نفری از کارگران تیره بخت در این گونه ریزشها زنده به گور شده اند، بی آن که از معدنچسانی نام برده باشیم که بر اثر تسامح مقاطعه کارها، وضع بدطناها و چرخ چاههایی که آنها را به ته چاه می فرستد، دست و پایشان شکسته و آسیب دیده است.

نزدیک غروب آفتاب به معدن رسیدیم و اولین چیزی که توجه مرا جلب کرد انبوهی علف خشک شده بود که به شکلی غیر معمول نزدیک خانه ها رویهم انباشته شده بود. بررسی دقیق آقای بنگه نشان داد که این گیاه از نوع گوندلیا تورنوفورنیا است که شلبا^(۳۲۰) نامیده می شود و آن را برای تغذیه الاغها و گوسفندان در زمستان انبار می کنند. این موضوع نشان می دهد که زمستان این منطقه سختتر از زمستانهای سایر مناطق ایران است؛ زیرا در جاهای دیگر تا این حد جانب احتیاط رعایت نمی شود. چنین می نماید که مزه تلخ این گیاه به ذائقه حیوانات خوشایند است و جانوران آن را بسیار دوست دارند و این تغذیه با طبیعت آنها سازگار است. روز بیست و هشتم را در معدن ماندیم تا، زمین شناس ما فرصت کافی داشته باشد و بتواند با دقت بیشتری به بررسی معادن پردازد. به دلایلی که در بالا بدان اشاره شد، در دهلیزهای قدیمی بندرت به کندن تخته سنگهای محکم و مضرّس می پردازند بلکه تنها به کند و کاو در توده های عظیم خاک، که طی قرون در مدخل چاه رویهم انباشته شده، اکتفا می کنند. سپس سنگهایی را که در آن نشانه هایی از فیروزه پر رنگ دیده می شود انتخاب و با چکش قسمتهای معمولی سنگ را جدا می کنند و قطعه های انتخاب شده را به دهکده می برند و در آن جا آنها را می شویند. این شستشو برای نمایاندن پاکی و خلوص رنگها ضروری است. بالاخره پس از انتخاب قطعی بهترین آنها، این قطعات را به کمک یک چرخ چوبی صیقل می دهند، گاه نیز سعی می کنند با تراش آنها را به شکل بیضی تقریباً مخروطی در آورند که مطلوبترین تراش برای فیروزه به شمار می آید. اما چون ضخامت لایه این گونه مینای آبی آسمانی که با رسوب بر سنگ آهکی تشکیل فیروزه می دهد در بیشتر موارد چندان زیاد نیست و هیچ وسیله ای نیز وجود ندارد که بتوان ضخامت آن را بانگاه تشخیص داد، بنابراین موفقیت در تراش به تصادف بستگی دارد و اغلب باعث ضایع شدن سنگها می شود، در حالی که اگر سنگها همچنان صاف باقی بمانند، احتمال دارد نسبتاً خوب به فروش برسند. تا این تاریخ تنها در چهار نقطه از آسیا وجود معدن فیروزه، بطور قطع و یقین شناخته شده است که دو معدن را زمین شناس ما آقای گوپل کشف کرده است، یکی در نزدیکی یزد، در کوهستانهای تفت و دیگری در قلعه زری، در کوهستانهایی که حد و

مرز شمالی کویرلوت را مشخص می کنند؛ معادن سوّم و چهارم عبارتند از معادن نیشابور و معدن نورعطا^(۳۲۱) دربوخاری^(۳۲۲). اما من شخصاً جز معدن عبدالرزاق^(۳۲۳) از معدن دیگری بطور کامل بازدید نکرده ام.

روز بیست و نهم ژوئن معدن فیروزه را به قصد بررسی معادن نمک سنگ ترك كردیم. این معادن تا معدن فیروزه یک ساعت و نیم فاصله دارد و در پای آخرین کوههای سلسله جبال اصلی واقع شده است. لایه نمک سنگی که به هنگام بازدید ما ظاهر و استخراج شد یک صد و پنجاه متر ضخامت داشت. این لایه تقریباً در سطح زمین قرار داشت و نمک آن صاف و یک دست بود و تنها رگه نازکی از خاک رس معمولی در آن دیده می شد. نمک این معدن توده فشرده ای است از بلورهای بسیار ریز به طوری که قطعات این بلورها در ضخامت یک دسیمتر تقریباً کدر می نماید. کارگران ضمن خواندن آهنگی یکنواخت با ضربات چکش نمک این معادن را استخراج می کنند. این نمک به صورت تخته نمک و یا پودر در کیسه به نیشابور حمل می شود. در این قسمت از کوهستان رشته باریکی از آب شور جریان دارد که در دشت ناپدید می شود. کناره این جویبار از لایه نسبتاً ضخیمی از بلورهای نمک پوشیده شده است. ما به همراه جریان این آب شور به دهکده بسیار کوچک و فقیری به نام کورگچولو^۱ رسیدیم که در نزدیکی آن بلوچها اردو زده بودند. پس از چهار ساعت و نیم طی طریق، در ساعت ۲ بعد از ظهر به دهکده بزرگ و زیبای خانلق^(۳۲۴)، واقع در ساحل راست رودخانه ای نسبتاً پرآب به نام بورا^۲ رسیدیم. این دهکده به علت دارا بودن باغ بزرگی که ما چادرهایمان را در آن جا برافراشتیم، شهرت دارد. روز سی ام ژوئن با عبور از جاده صاف و عریضی که از میان دشتی بسیار حاصلخیز می گذشت به نیشابور رسیدیم. در این شهر ما اولین کردهای قبیله آلمالی^۳ را دیدیم. این صحرائنشینان بومی خراسان نیستند. پادشاهان صفوی، نادرشاه، سلسله قاجار، اغلب آنها را از مرزهای غربی امپراتوری ایران به حوالی نیشابور و خبوشان نقل مکان داده اند. در این دو ناحیه تعداد آنها را به چهل هزار خانوار تخمین

1- Kurgatchoulou 2- Bora

3- Almalı

می زنند. آنها زمستان را در دهکده های واقع در دشت می گذرانند، اما در بهار همراه احشام، روستاهای خود را ترك می کنند و در کوهستان اردو می زنند و تنها سه یا چهار نفر برای مراقبت و آبیاری مزارعی که چندان خوب هم کشت نشده است، باقی می مانند.

ما روز اوّل و دوم ژوئیه را در نیشابور ماندیم. این شهر روتق خود را نسبت به گذشته کاملاً از دست داده است. شهر نسبتاً وسیع است اما بخش محصور رو به ویرانی آن پر از خانه های فرو ریخته و مغازه هایی است که به علت عدم وجود کسب بسته هستند. نیازی نمی بینم یادآوری کنیم که نیشابور یکی از قدیمی ترین و مشهورترین شهرهای این بخش از آسیاست. مصیبت های گذشته طوفانی آن، فقر این شهر را از نظر بناهای تاریخی توجیه می کند. از این نظر نیشابور برای بازدید مسافران جز آرامگاه تنی چند از ساکنان گذشته کم و بیش مشهور خود چیزی ندارد. در نزدیکی برج و باروی زاویه شمال شرقی قلعه نیشابور سنگ قبری وجود دارد که در سال ۱۰۹۴ هجری حجاری و در بقعه ای نهاده شده که به افتخاریکی از قدیسان محلی به نام نوروز بنا شده است. کمی دورتر مقبره امامزاده محروق^(۳۲۵) قرار دارد؛ او از بستگان امام جعفر (ع) و دلباخته زنی از خویشاوندان یزید بود و توانست او را به کیش خود در آورد. خلیفه^(۳۲۶) که دشمن سوگند خورده شیعیان به شمار می آمد، پس از آگاهی از این تغییر آیین، که از نظر او ارتداد به معنی واقعی کلمه محسوب می شد، دستور داد دو عاشق را در آتش بسوزانند. اخیراً روحانیان نیشابور، با استناد به خواب نما شدن یکی از ساکنان دهکده امامزاده، قبر احتمالی کودکان ابومسلم، سردار نامی جنبش مردم خراسان علیه بنی امیه را کشف کردند. اما لوحه های بزرگ کاشی که گفته می شود از این گور به دست آمده است و نوشته های آن که باید دلیلی بر ثبوت این ادعا باشد، مرا چندان قانع نمی کند. متن این کتیبه ها شامل چند کلمه ناپیوسته است که با حروف نسخ آخر قرن هشتم نوشته شده و بی تردید برای تزئین مسجدی که در گذشته در این محل وجود داشته، به کار رفته بوده است.

بر قبر ریاضیدان مشهور عمر خیام^(۳۲۷) هیچ کتیبه ای به چشم نمی خورد. روی قبر شاعر نامی، فریدالدین عطار سنگ زیبایی از مرمر سیاه قرار دارد که بر آن شعری بلند حک شده است. هر چند این سنگ پس از مرگ این مرد بزرگ بر گور او نصب شده، اما

نوشته آن خالی از اهمیّت نیست. من از آن رونوشتی تهیه کردم و در اختیار آقای گارسن دوتاسی^(۳۲۹) قرار دادم. روز سوم ژوئیه ما در باغهای قدمگاه^(۳۳۰) اردو زدیم. این بقعه در سال ۱۰۹۱ به فرمان شاه سلیمان ساخته شده است. در این مسجد سنگ لوحی نگهداری می شود که در همین محل کشف شده و اثر پای امام علی بن موسی الرضا(ع) بر آن نقش بسته است.

در این محلّ راه به دوشاخه منشعب می شود: راه ویژه چاپار از دشت می گذرد؛ چاپارها پس از پیمودن هشت فرسنگ به شریف آباد^(۳۳۱) و طیّ شش فرسنگ دیگر به مشهد می رسند. راه دیگر کمی کوتاهتر است و چون از کوهستان می گذرد عبور از آن در این فصل سال دلپذیرتر. پس از ارسال همه بارونه، از راه کاروانرو، به سوی مشهد، خود راه کوهستان را در پیش گرفتیم که فریزر قبلاً آن را به دقت توصیف کرده است. اما فصلی که مسافر انگلیسی این مسیر را دیده، فصلی مساعد نبوده تا راه در بهترین و زیباترین شکل خود جلوه کند. وانگهی این مسیر به عنوان یک راه ارتباطی، وضع بسیار بدی دارد. عبور از آن بواسطه سیلابهای تند و شدید که از هر سو آن را قطع می کند و موجب خرابی راه می گردد، به خاطر وجود درختان و درختچه هایی که موجب تنگی راه می شود و نیز فراز و نشیبهای تند و سنگلاخی که انسان در هر قدم با آن برخورد می کند، کاری بس دشوار است؛ اما در فصل تابستان یکی از جالبترین و خوش منظره ترین جاده های ایران به شمار می آید. کوههای این منطقه یکی از شاخه های فرعی جنوب شرقی سلسله جبال مهمی است که از مشرق خراسان به طرف مغرب کشیده شده است. این کوه در مغرب و جنوب حدود درّه مشهد را مشخص می کند و بالاخره در نزدیکی تربت شیخ جام با پیش آمدگی مضرّسی به انتها می رسد. در محل عبور ما از این کوهستان درّه های عمیقی وجود دارد که تقریباً تمامی آنها از شمال به جنوب کشیده شده و اطراف آن را کوههای بلند فراگرفته است. این موقعیت سبب می شود تا در مقایسه با مناطق بازی که در معرض هوای خشک دشت قرار دارند، در این درّه ها رطوبت مدّت زمان بیشتری باقی بماند. بنابراین با آن که در همه جا رویدینها بر اثر آفتاب سوزان خشک شده، این منطقه هنوز طراوت بهاری خود را حفظ کرده است.

ورود به مشهد - توصیف شهر مشهد - حرم مطهر و دیگر آثار باستانی

برای آن که فرصت داشته باشیم مقامات دولتی مشهد را از ورود قریب الوقوع خود به این شهر مطلع سازیم، روز پنجم ژوئیه را در جاغرق ماندیم؛ جاغرق^(۳۲۲) دهکده ای است زیبا واقع میان کوهستان که اهالی مشهد برای فرار از گرمای تابستان به آن جا پناه می برند. روز ششم از میان دهکده های غنی به هم پیوسته ای عبور کردیم که در مسیر رودی واقع شده اند که یکی از شاخه های ساحل راست رودخانه مشهد را تشکیل می دهد. وجه تمایز این دهکده ها نسبت به سایر روستاهای ایران وجود قهوه خانه های فراوانی است که بدون استثنا در یک طرف در ورودی آن تعدادی قلیان سفالی ردیف شده که با اشکال گوناگونی به شکل شاخ و برگ زینت یافته است و در طرف دیگر آن تعدادی سماور و یا به عبارت دیگر کتری روسی از جنس برنج صیقل یافته که در برابر نور خورشید می درخشد. دور این سماورها سرویسهای چایخوری ساخت انگلیس یا آلمان چیده شده است. اما همین که درّه این رود به پایان می رسد، دوباره وارد بیابانی می شویم که زمین خشک و رسی آن بر اثر حرارت و خشکی هوا قاج قاج شده است؛ بخش وسیعی از زمینها را پاره سنگهایی پوشانیده که بر اثر ریزش باران از کوهستانهای مجاور جدا شده است. از نظر گیاهان جز چند نمونه نادر چیزی به چشم نمی خورد که آن هم بر اثر حرارت آفتاب سوخته است. به طور خلاصه در این منطقه هیچ نشانه ای دال بر وجود زمینهای حاصلخیز در مجاورت آن دیده نمی شود. راه سربالایی طولانی و

دشواری مارا بالای آخرین گردنه ای می رساند که از آن به سوی مشهد سرازیر می شویم. نام این گردنه تپه سلام^۱ یا کوه سلام است. در مواقعی که مه خشک هوا را تیره و تاریک کرده است، از این تپه گنبدهای طلایی بقاع متبرکه مشهود مشاهده می شود که بر فراز کمربندی از باغهای شهر سربرافراشته است. رسم بر این است که زایران در این محل توقف کنند تا دعای کوتاهی بخوانند و عبور خود را با افزودن چند سنگ به هرمهای بی شماری که زایران پیشین رویهم انباشته اند و اکنون پناهگاه تعدادی موش صحرائی است، مشخص سازند. در هفت کیلومتری شهر نمایندگان شاهزاده سلطان مراد^(۳۳۳) میرزا عمومی شاه و حاکم خراسان به استقبال ما آمدند. پیشواز کنندگان یا به گفته بهتر اعضای اسکورت تشریفاتی عبارت بودند: از رئیس تشریفات دربار شاهزاده، برادر سامی خان حاکم قوچان، کلنل محمدباقرخان همراه با تعداد زیادی سوار نظام مجهز، افسری از اهالی ناپل به نام جانوزی^۲ که در ارتش شاه سمت مربی داشت و از نظر لطف به کارمندان ایرانی خویش پیوسته بود. ما با چنین تشریفاتی باشکوه وارد شهری شدیم که از نظر شیعیان بسیار مقدس است. در این شهر برای ما منزل وسیعی آماده کرده بودند متعلق به خان نایب، آجودان حاکم که خود در این زمان در تهران بسر می برد.

حد و مرزی که برای این اثر تعیین شده است به من اجازه نمی دهد تا توصیف مفصلی از مشهد به دست دهم، اما گمان می کنم لازم است به طور خلاصه از دیدنیهای عمده این شهر نام ببرم. همان طور که آقای کانولی به حق خاطر نشان کرده است، این دیدنیها به سبب اصالت و شگفتیهایش، حتی سیاحان اروپایی را که به دیدن پایتختهای بزرگ عادت دارند تحت تأثیر قرار می دهد، چه رسد به شرقیهای ساده دل که هرگز آسیا را ترک نکرده اند و هر یک از این دیدنیها در چشم آنها چون افسانه پریان جلوه می کند.

این شهر در منتهی الیه خراسان^(۳۳۴) در فاصله ۹۵۰ کیلومتری تهران، ۱۱۵۰ کیلومتری بخارا، ۵۴۰ کیلومتری خیوه و ۸۵۰ کیلومتری قندهار و ۴۳۰ کیلومتری هرات قرار دارد. شهر مشهد را از هر طرف مناطق خشک و غم انگیزی احاطه کرده است. در تابستان، خورشید سوزان درجه حرارت این دشتها را تا میزان گرمای مناطق حاره بالا

می برد. در زمستان بورانهای وحشتناکی که از شمال به این سو می وزد زمینهای این شهر را از برف می پوشاند. بهار و پاییز مشهد بسیار زیبا و آمادت آن بسیار کوتاه است. به طوری که زائر مسلمان در هر فصل سال و از هر راهی که به این شهر سفر کند ناگزیر با یک سلسله محرومیتها، خستگی و خطرهایی رو به رو می شود که جاذبه های مشهد را به چشم او زیباتر جلوه می دهد. این شهر حکم واحه ای را دارد که دور تا دور آن را باغهای زیبا فرا گرفته و از نظر آثار متبرک بسیار غنی است. زائر به علت اعتقادات خالصانه مذهبی خود در هر قدم با اثر و یادبودی از مبارزات نخستین شهدای مذهب شیعه رو به رو می شود. پس از گذراندن روزهای متوالی در بیابان اوخود را در شهری پر جمعیت و در میان بازارهای وسیع و کاروانسراهایی انباشته از اجناس ضروری و تجملی می یابد. گروهی از روحانیان، دراویش و مرثیه خوانان پر صلابت با کلماتی آتشین و پر استعاره در باره اصالت و اهمیت مذهب او که برایش آن همه گرمی است، داد سخن می دهند و در هر لحظه تارهای حساس وجود او را مرتعش می سازند [...]. هر شب همین که پرتو انوار خورشید از شهر رخت می بندد، مناره های طلایی دوطرف درهای آرامگاه امام علی بن موسی الرضا (ع) با فانوسهای فراوانی روشن می شود. مؤذنها با خواندن دعای طولانی و آهنگین، که تنها در خراسان متداول است، مسلمانان را به نماز شب فرا می خوانند و قلیانچها که در این جا جانشین قهوه چیهای قسطنطنیه هستند، با برخاستن بانگ اذان چراغ مغازه های خود را روشن می کنند و در آنجاست که جمعیت پس از چشیدن طعم عوالم روحانی آئینی سنتی به جستجوی عوالم و هیجانات دیگری می رود که برای رستگاری و سلامت روح سود چندانی ندارد و گاه مواد مخدر نیز چاشنی آن است.

شهر مشهد در خطی مستقیم و به شکل مستطیل گسترش یافته و محور بزرگ آن از مغرب به مشرق کشیده شده است. کانال نسبتاً عریضی در همین جهت طول شهر را طی می کند. دو طرف این کانال درختکاری شده و کناره های آن دوخیابان از زیباترین خیابانهای شهر را تشکیل می دهد. پس از پیمودن دو سوم این خیابان از دروازه غربی به محله مقدس می رسیم که با حصار محصور شده و سطح مربع شکلی را در بر گرفته

است که هر ضلع آن ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر است. این بخش از شهر به حدی مورد ستایش و احترام است که خود مسلمانها نیز جرأت ندارند با اسب داخل آن شوند. ورود به این محوطه برای مسیحیان، یهودیان، هندوها ممنوع است. غنی ترین بازارها، کاروانسراها، و مشهورترین حمامها و بالاخره مدرسه هایی که از موقوفات بیشتری برخوردار است، در این بخش از شهر قرار دارند. در مرکز آن بقعه و بارگاهی به چشم می خورد که امام علی بن موسی الرضا (ع) در آن آرمیده اند و خلیفه هارون الرشید^(۳۳۵) نیز آن جا دفن شده است. در جنوب آن مسجد گوهرشاد آغا قرار دارد، بقیه منطقه را منازل خصوصی و موسسه های عمومی مانند خسته خانه ها، دارالایتامها و منازل خادمان و مدرسه ها و غیره ... فرا گرفته است.

محلّه مقدس نوعی حکومت در حکومت است. این محلّه سازمان اداری و پلیس و دادگاههای ویژه خود را دارد؛ به طوری که حیطة نفوذ مأموران دولتی در پای حصار این منطقه قطع می شود. حتی افراد مجرم، دزد و یا قاتل، پس از راه یافتن به این مکان مقدس دیگر هیچ ترسی از تعقیب قانونی ندارند. اما چون رئیس این سازمان یعنی متولی باشی مأموری غیر نظامی است که از سوی شاه منصوب و یا معزول می شود راهی برای ساختن کلاه شرعی «می یابد». مجرم را سه روز در آنجا نگاه می دارد و پس از آن اگر فرد مزبور وسیله بسیار مؤثری برای جلب توجه حامیان روحانی خود نیابد و یا بی سروصدا فرار نکند، به حاکم تحویل داده می شود. عجیب آن که چنین می نماید امام (ع) که حدود هزار سال پیش وفات یافته است، هنوز هم در مسائل این دنیا شرکت فعال دارد. و عریضه هایی را که زائران به داخل ضریح می اندازند، می پذیرد. این نامه ها با مهر او که پلاکی است بزرگ و مربع شکل که در همین زمان ساخته شده است، جنبه قانونی می یابد. شماری از روحانیان رده پایین از پولی که بابت تحریر این احکام و اسناد دریافت می دارند، زندگی می کنند.

تعیین تعداد دقیق زائرانی که هر سال به مشهد سفر می کنند، به علت تغییر این رقم در هر سال و نیز آزادی فوق العاده زائران در ورود به این شهر و خروج از آن، بی آن که در هیچ یک از دفاتر رسمی اثری از آن برجای بماند، غیر ممکن است، اما اگر آنچه برآیم گفته شده است درست باشد و هر روز در آشپزخانه های حضرتی ۱۵۰ باتمن مشهد یعنی

حدود ۷۵۰ کیلو برنج پخته میان زائران مستحق توزیع شود، می توان گمان برد که میزان نوسان ورود و خروج زائران بیش از ۵۰ هزار نفر در سال است، جمعیت ثابت شهر مشهد از ۶۰ هزار نفر تجاوز نمی کند.

در توصیف حرم امام رضا (ع) بی آن که داخل جزئیات شوم (در این زمینه اطلاعات زیادی گرد آورده ام که احتمالاً در مقاله ویژه ای منتشر خواهم کرد) تنها به شرح و بیان مشاهداتی که در گزارش سیاحتان پیش از من نیامده است اکتفا می کنم؛ بویژه در باره کتابخانه امام و زمان دقیق وقوع رویدادهای تاریخی که از متون کتیبه های منقوش بر دیوارهای حرم امام به دست آورده ام، مطالبی عنوان می کنم.

تاریخ تأسیس کتابخانه امام از دوران حکومت شاهرخ فراتر نمی رود، هر چند، در زمان این پادشاه، بیش از یک جلد قرآن به این مؤسسه ادبی اهدا نشده است. این نسخه خطی را نوه تیمور به نام بایستقر میرزا^(۳۳۶) خطاط مشهور و حاکم مشهد رونویسی کرده است. از این نسخه که بگذریم قدیمی ترین کتابهای هدیه شده، از طرف شاه عباس و شاه سلطان حسین بوده است. تنها آخرین متولی باشی^(۳۳۷) (صدر دیوانخانه) که در تحقیق شهری به سزا دارد و به هنگام سفارتش در روسیه از کتابخانه سلطنتی سن پترزبورگ دیدن کرده است در صدد برآمد تا برای این مجموعه غنی فهرست جامعی تهیه کند. او با کمال لطف و مرحمت این فهرست را در اختیار من گذاشت و حتی به من لطف کرد و اجازه داد تا آثار مورد توجه خود را از نزدیک بررسی کنم که نتیجه آن به طور خلاصه از این قرار است.

در کتابخانه امام تعداد ۲۹۹۷ اثر در ۳۶۵۴ مجلد و ۶۴ سند در یکصد طومار موجود است که شامل هبه نامه ها، وقفنامه ها و غیره ... است. تعداد ۱۰۴۱ جلد از این کتابها قرآن است که ۱۸۹ جلد آن چاپی و ۸۵۲ جلد دیگر به صورت نسخه خطی است. شهرت دارد که ۴۲ جلد از این قرآنها را امامان به خط خود نوشته اند که تنها پنج جلد آن با حروف کوفی^(۳۳۸) نوشته شده و در تحریر بقیه آنها از حروف نسخ^(۳۳۹) و ریحانی^(۳۴۰) استفاده شده است. برخی از این نسخه های خطی از نظر ابعاد بسیار بزرگ و از لحاظ زیبایی کم نظیر هستند. نادر شاه و شخصی به نام اسدالله الخاتونی^(۳۴۱) بیش از

دیگران به غنای این کتابخانه کمک کرده‌اند: هریک از آنها تعداد ۴۰۰ نسخه خطی به این کتابخانه هدیه داده‌اند. از این دو تن که بگذریم شیخ صافی احمد تونی^(۳۴۲) مشهور به Ahen با اهدای ۲۳۲ نسخه خطی و آقا زین العابدین خادم^(۳۴۳) با اهدای ۱۴۷ نسخه و غیره ... در ردیف بعدی قرار دارند. این آثار از نظر موضوع به شرح زیر طبقه بندی شده است:

قرآن	۱۰۴۱ جلد
کتابهای دعا و کتابهای راهنما برای زایران	۲۹۹ جلد
رساله های فقهی و حقوقی مربوط به تمام آیینها	۲۴۶ جلد
رساله های فقهی و حقوقی مربوط به مذهب شیعه	۲۲۱ جلد
آثار دیگری مانند: رساله هایی در زمینه تکالیف ظاهری و ضو، نماز و غیره، دستها، تصمیمات قضایی در موارد خاص، و غیره	۹۳۱ جلد
آثار مربوط به فلسفه و آموزه صوفیگری	۴۷ جلد
رساله هایی در باب منطق	۵۰ جلد
کتاب فلسفه و ماوراء الطبیعه	۱۸۹ جلد
ریاضی	۴۹ جلد
طب	۸۱ جلد
فرهنگهایی در زمینه علم معانی و بیان و هنر قرائت قرآن	۱۶۶ جلد
تاریخ	۳۹ جلد
دیوان اشعار عربی - فارسی - ترکی	۴۳ جلد
عروض و قافیه	۱۰۵ جلد
دائرةالمعارف	۹ جلد
مجموعه هایی از متون مختلف ادبی و علمی	۱۳۸ جلد

به علت فرصت کمی که برای بررسی این مجموعه عظیم نسخه های خطی داشتیم، ناگزیر تنها به مطالعه سه گروه از آنها اکتفا کردیم: رساله های ریاضی، کتابهای تاریخی که شامل جغرافیا نیز هست، دیوان اشعار. در میان گروه اول دو ترجمه از رساله های قدیمی به زبان عربی توجهم را جلب کرد یکی اسفریکای تشودوزیوس^(۳۴۴) و دیگری مخروطات آپولونیوس^(۳۴۵)، بقیه آنها به نظر من چندان با ارزش نیامد. در زمینه آثار تاریخی می توان از این نسخه ها نام برد: نسخه خوبی از فتوح الشام^(۳۴۶)، جلد اول تاریخ طبری^(۳۴۷) به زبان عربی، تاریخ مقریزی^(۳۴۸)، جلد اول فرهنگ بزرگ اعراب گذاری شده یا قوت^(۳۴۹) که مقدمه آن ناقص است، عجایب المخلوقات اثر شیخ محمد شافعی^(۳۵۰)، تاریخ مشروح جنگهای شاه عباس در بلخ و غیره ... در بخش شعر عربی می توان از دیوان متنبی^(۳۵۱) عبدالعلی معاذی^(۳۵۲)، ابراهیم اسکوس^(۳۵۳) و تفاسیری چند از اشعار این شعرا که به نظر من نادر می رسد، نام برد. مجموعه نسخ خطی مشهد دارای اهمیت بسیار است، اما بسیاری از کتابخانه های اروپایی مانند کتابخانه پاریس، لندن، آکسفورد، سن پترزبورگ و غیره نیز چیزی از این کتابخانه کم ندارند. در بخش احکام و قوانین و «مجموعه ها» موضوعهای جالب و منتشر نشده ای وجود دارد، اما برای کشف آنها باید چند ماهی در مشهد اقامت گزید. اسنادی که در صحن (واژه ای که به حرم [مطهر] و تمامی متعلقات آن اطلاق می گردد) نگهداری می شود، نه از نظر قدمت قابل توجه است، و نه از نظر تنوع محتوی، قدیمترین وقفنامه به سال ۹۳۸ هجری تعلق دارد که زایری به نام حسام الدین دهکده ای موسوم به احمد آباد را وقف کرده است. این وقفنامه ها را می توان بر حسب دوره سلطنت پادشاهان یعنی ادواری که به آن تعلق دارند طبقه بندی کرد: دو وقفنامه به دوره سلطنت شاه طهماسب (۹۴۸-۹۳۰)، سه سند به دوره شاه عباس کبیر (۱۰۳۷-۹۹۰)، یک سند به دوره شاه صفی (۱۰۵۱-۱۰۳۷) یک سند به دوره سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۵۱-۱۰۳۷)، چهارده سند به دوره شاه سلیمان (۱۱۰۶-۱۰۷۷)، هشت سند به دوره شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۶) و یک سند به دوره تسلط افغانها بر ایران تعلق دارد. سه وقفنامه به دوره نادرشاه

(۱۱۶۰-۱۱۴۵) مربوط می‌شود که هر سه آن به قبل از سال ۱۱۴۵ یعنی زمانی تعلق دارد که نادرشاه مشهد را به عنوان پایتخت ایران تعیین کرد. یک سند به دوره عادلشاه (۱۱۶۲-۱۱۶۰)، یک سند به دوره سلطنت کریمخان زند (۱۱۹۳-۱۱۶۴)، چهار سند به دوره سلطنت آقامحمدخان مربوط می‌شود، از چهل سال سلطنت فتحعلیشاه تنها هفت وقفنامه و از چهارده سال سلطنت محمدشاه، ده سند و نیز شش سند از دوازده سال از سلطنت ناصرالدین شاه در این کتابخانه موجود است و در مجموع تعداد این وقفنامه‌ها به شصت و چهار می‌رسد.

در کتیبه‌هایی که بر دیوارهای صحن نوشته شده، تاریخهایی ضبط شده است که به نوعی تاریخچه این بنای مشهور را بیان می‌کند. این تاریخها از عصر صفویه^(۳۵۴) فراتر نمی‌رود. هرچند از سفرنامه ابن بطوطه بر می‌آید که این بقعه در زمان او وجود داشته و مورد تکریم و ستایش بوده است، اما چون سلسله‌ای که شاه اسمعیل تأسیس کرد، اولین سلسله سلطنتی در ایران بود که به مذهب شیعه رسمیت بخشید، سعی داشت نام پادشاهان این سلسله را به نوعی با تمامی یادبودها و بناهای مورد تکریم این مذهب پیوند دهد. کتیبه‌ای که گرداگرد گنبد آرامگاه امام نقش بسته، نشان می‌دهد که این گنبد به همت شاه عباس به پایان رسیده، اما تاریخ اتمام آن محو شده است. بالای ایوان طلا کتیبه‌ای قرار دارد که تاریخ اتمام آن را سال ۱۰۸۵، در زمان سلطنت شاه سلطان حسین ذکر کرده است. اشعار مندرج در وسط ایوان حکایت از آن دارد که این ایوان به فرمان نادرشاه در سال ۱۱۴۵ با طلای به غنیمت گرفته «از هند، قیصر و خاقان» طلاکاری شده است. دیوارهای ایوانهای شرقی و غربی صحن تنها به کتیبه‌های مذهبی زینت یافته، اما کتیبه‌های ایوان جنوبی نشان می‌دهد که در آن به سال ۱۰۵۹ به فرمان شاه عباس دوم ساخته شده است؛ بالاخره قسمت پایین دیوار تمام ایوانها در سال ۱۲۶۲ با کتیبه‌هایی مزین شد که آیه‌های مختلف قرآن با قطعات کوچک کاشی نوشته شده است. در قسمت جنوب حرم امام مسجد زیبا^(۳۵۵) و وسیعی دیده می‌شود که به فرمان همسر محبوب شاهرخ، گوهرشاد آغا ساخته شده است. بالای سر در این مسجد می‌خوانیم که ساختمان آن در دوره سلطنت شاهرخ پسر تیمورگورکان، در سال ۸۲۱ هجری^(۳۵۶) به

اتمام رسیده است. برحاشیه شرقی دیوار رو به رو حدیثی از پیغمبر (ص) نقش بسته است: «مؤمن در مسجد مانند ماهی در میان آب است.»^(۳۵۷) برحاشیه غربی همین دیوار در ارتفاعی هم سطح زمین حدیثی دیگر را می‌خوانیم: «کافر در مسجد چون شاهین^(۳۵۸) است در قفس» ایوان جنوبی^(۳۵۹) این مسجد در سال ۱۰۸۷ به فرمان شاه حسین مرمت شده است. اشعاری که در پایین این ایوان نقش بسته است، خبر از زلزله‌ای می‌دهد که «زخمی بر این مسجد وارد آورد»^(۳۶۰) و این که «شاه دستور داد در سال ۱۰۸۸ این زخم را التیام بخشند.»^(۳۶۱) اختلاف موجود میان تاریخ قسمت بالا و پایین این دیوار نباید ما را به شگفتی وادارد، زیرا زیبایی و تنوع تزئینات ایوان نشان می‌دهد که کار آن طی یک سال به پایان نرسیده است.

ارک مشهد^(۳۶۲) در جنوب غربی مشهد قرار دارد. جلوی آن میدان وسیعی به چشم می‌خورد. ساختن خانه‌های شخصی در این محوطه ممنوع است. پس از آخرین شورش^(۳۶۳) در خراسان، ارک مشهد مرمت شد خانه‌های شخصی بطور کلی وسیع نیستند. بندرت اتفاق می‌افتد که بیش از دو حیاط داشته باشند و چون تقریباً در همه جا سطح خیابانها و کوچه‌ها بالاتر از سطح حیاط منازل است، راه ورودی خانه‌ها به صورت راهروهای دراز و باریکی است که با شیب به حیاط می‌رسد. شهر مشهد در دشت بنا شده است، در اطراف شهر تپه ماهوری به چشم نمی‌خورد مگر تپه‌ای واقع در شمال شرقی که به گمان من تپه‌ای دست ریز است. نزدیکترین کوه به شهر ارتفاعاتی است ناچیز از جنس سنگهای کوارتزی که در دویا سه کیلومتری جنوب غربی شهر قرار گرفته است. در این سنگها رشته‌های بسیار نازک و باریکی از طلا دیده می‌شود که برای استخراج آن تلاش فراوانی صورت گرفته، اما هزینه بیش از درآمد حاصله بوده است. در محله مقدس تقریباً تمامی خیابانها و کوچه‌ها سنگفرش است، اما در دیگر نقاط شهر بندرت چنین است که این خود جای خوشوقتی است، زیرا چون سنگفرشها مرمت نمی‌شود، در بسیاری از نقاط به جای آن که در رفت و آمد مردم تسهیلی به وجود آورد، تولید اشکال می‌کند بعد از آخرین شورش خراسان، در تمام شهر به ویژه در مجاورت محله مقدس نهبانانی گماشته‌اند. دو هنگ سرباز به طور دایم در ساخلوهای

مشهد مستقر شده اند که اکثر آنها از ترکهای آذربایجان هستند، زیرا سربازان این قوم هرگز با خراسانیها پیوند دوستی برقرار نمی کنند. در شمال محله مقدس گورستان وسیعی به نام قتلگاه^(۳۶۴) وجود دارد. زمینهای آن که به نفع صندوق آستانه امام به فروش می رسد، یکی از درآمدهای عمده این سازمان را تشکیل می دهد، زیرا شمار اجساد که از تمامی مناطق شیعی مذهب به مشهد حمل می شود، بسیار قابل توجه است. هر کاروانی که از دربند، هند، بغداد و نیز افغانستان به این شهر می رسد، با خود جنازه ای چند به همراه دارد. روحانیان اجازه نمی دهند که در محل دفن این اجساد بنای یادبود مستحکمی برپا کنند، زیرا به محض این که گذشت زمان و شرایط نامناسب جوی این متوازی السطوحهای گلی را، که در این شهر جانشین آرامگاه و مقبره است، ویران می کند، زمین را بکر به شمار می آورند و در مقابل دریافت پول، اولین جسد را در آن به خاک می سپارند، بی آن که در باره بقایای جسد قبلی دغدغه ای به دل راه دهند. (۳۶۵)

داخل شهر از نظر باغ و بستان غنی نیست. در مرکز شهر فقط یک باغ نسبتاً وسیع وجود دارد که به متعلق به خان نایب^(۳۶۶) است. در شمال ارک نیز چند باغ به چشم می خورد که در میان آنها باغ امام جمعه از همه وسیعتر است. با این همه در حیاط هر خانه ای چند درخت سایه افکننده است. در حومه شهر، به ویژه در شمال، درختکاریهای بسیار دیده می شود. آب مشهد خوب نیست. در تابستان، هنگام شدت گرما، در کلیه حوضها کرمهای ریزی مشاهده می شود. اما انسان چندان متوجه این نقیصه نمی گردد، زیرا قیمت یخ ارزان و میوه عالی و فراوان است و بهای چندانی هم ندارد.

به رغم تهاجمات بی شمار و انقلابهای خونینی که طی سالها به گرات در مشهد رخ داده است، در این شهر افزون بر بناهای محله مقدس چند ساختمان قدیمی دیگر نیز خارج از آن وجود دارد. در بازار قدیمی واقع در مرکز شهر، مسجدی است به نام مسجد شاه^(۳۶۷)، بالای ایوان مسجد بقایای آیه ۳۹ از جزء دوم قرآن دیده می شود که در پایان آن سال ۱۱۱۹ نوشته شده است. حاشیه های دیوار، در طرف راست و چپ، در گذشته به کتیبه هایی مزین بوده که اکنون آثار کمی از آن بر جای مانده است؛ در کتیبه سمت راست می توان این کلمات را تشخیص داد: «اثر احمد پسر شمس الدین محمد معمار تبریزی»

در سمت چپ چند کلمه از آخر جمله ای به چشم می خورد که ابتدای آن محو شده است، پس از آن این کلمات را می خوانیم: «در سال ۸۵۵» در شهری چون مشهد که بنای متبرکی مانند حرم [حضرت] امام علی بن موسی الرضا(ع) در آن ساخته شده است. انسان انتظار ندارد با بقاع متبرک دیگری روبه رو شود. با این همه ایمان زایران موجب برپایی بنایی چند از این دست گردیده است. مثلاً در شمال محله مقدس، بقعه کوچک ساده ای برپا شده که به نام پیرپالاندوز^(۳۶۸)، یعنی «پیرمردی که پالان شتر می دوخت» شهرت دارد. کتیبه این بنا نشان می دهد که ساختمان آن به فرمان سلطان محمد خدابنده^(۳۶۹) در سال ۹۸۵ هجری ساخته شده است. چون از سوی در عناوینی که قبل از نام این شاهزاده آمده است، وی را سلطان بزرگ و خاقان اعظم و محافظ ممالک اسلامی و حافظ آیین الهی خوانده اند و از سوی دیگر معمولاً این صفات را در مورد پادشاه وقت به کار می برند، گمان من آن است که این شخص باید محمد میرزا، پادشاه قبل از شاه عباس کبیر باشد که در سال ۹۸۵ به تخت نشست. تقریباً در همین حول و حوش در انتهای خیابانی که از صحن به گورستان قتلگاه منتهی می شود، در سمت راست سنگ قبر زیبایی را مشاهده می کنیم که نزدیک مسجد بقعه کوچکی قرار دارد و روی آن این نوشته به چشم می خورد: «طبق آیه قرآن که همه زنده ها محکوم به مرگ هستند (کل نفس ذائقة الموت) زایر حرمین [شریفین] تقی کرمانی در گذشت و به سال ۱۰۷۸ در عهد شاه سلیمان در این نقطه به خاک سپرده شد.» رو به روی ارک در سمت مشرق میدان بزرگ بقعه کوچکی قرار دارد موسوم به گنبد شیخ مؤمن^(۳۷۰) که محل رفت و آمد دراویش است. در این مسجد کتیبه ای دیده نمی شود، اما هنگام بازدید من یکی از دراویش که در آن جا حضور داشت، به من گفت که با توجه به شرح احوال شیخ، وی در سال ۹۰۴ هجری وفات یافته است. بالاخره در کنار کانال مشهد، نزدیک دروازه غربی مسجدی به نام مسجد شاه^(۳۷۱) عباس وجود دارد که به سال ۱۰۳۲ بنا شده است. در گذشته تقریباً رو به روی این بنا، مقبره نادر شاه^(۳۷۲) قرار داشت که خود او در زمان حیات با صرف هزینه ای گزاف برپاداشته بود، اما خواجه آغا محمدخان^(۳۷۳) این بنا را به کلی ویران کرد و استخوانهای این پادشاه پیشین را از گور بیرون کشید و در آستانه

در ورودی قصر پادشاهی در تهران دفن کرد تا هر روز با پانهادن بر بقایای جسد دشمن، آتش انتقام خود را فروشانند.

مشهد چهارده مدرسه دانشگاهی دارد: قدیمترین آنها مدرسه دودر^(۳۷۴) است. کتیبه آن نشان می دهد که این مدرسه در دوره سلطنت شاهرخ به سال ۸۲۳ هجری تأسیس شده است؛ مدرسه خیرات خان^(۳۷۵) که در زمان شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۸ بنا شده است، مدرسه میرزا جعفر^(۳۷۶) واقع در محله مقدس که در سال ۱۰۵۹ ساخته شده است؛ مدرسه معروف به نواب^(۳۷۷) که در زمان سلطنت شاه سلیمان به سال ۱۰۷۶ ساخته شده است. شش مدرسه دیگر نیز در دوران سلطنت این پادشاه تأسیس شد که عبارتست از: مدرسه های عباسقلیخان^(۳۷۸) و پایین پا^(۳۷۹) در سال ۱۰۷۸، مدرسه ملامحمد باقر در سال ۱۰۸۳، مدرسه های امیر ناصر^(۳۸۱) و بالاسر^(۳۸۲) که به فرمان میرزا سعدالدین در سال ۱۰۹۱ ساخته شد و بالاخره مدرسه حاجی حسن^(۳۸۳) که تاریخ بنای آن مشخص نیست. تاریخ بنای سه مدرسه دیگر یعنی مدارس سلیمان خان^(۳۸۴)، میرزاتاج^(۳۸۵) و علینقی میرزا^(۳۸۶) نیز معلوم نیست. این مدارس رونق چندانی ندارند، تعداد شاگردان آنها خیلی زیاد نیست و هیچ یک از مدرسان آنها نیز از شهرت زیادی برخوردار نیست. تنها تفاوتی که در تعلیم و تدریس در مدارس مشهد مشاهده کردم این است که در مدارس این شهر بیش از مدارس شهرهای دیگر به علم نجوم می پردازند. آخوند عبدالرحمان^(۳۸۷) نماینده اصلی این علم در خراسان مردی است برخوردار از هوش و ذکاوت بسیار که اگر در جوانی به درستی تعلیم می یافت، می توانست در این علم مصدر خدمات بسیار مهمی باشد.

شهر مشهد شانزده کاروانسرا دارد که عبارتند از کاروانسراهای کاشانیها، دروپیها، قزوینیها، سالار، رضاقلی میرزا، گمرک، زنبورکچی، بدلخان، امام جمعه^(۳۸۸) گندم آباد، زغال (یعنی کاروانسرای زغال فروشها). چهارباب از این کاروانسراها در محله مقدس واقع شده اند از این قرار: کاروانسرای سالار که در دوره سلطنت شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل ساخته شده است؛ کاروانسرای میرمعین رضا^(۳۸۹)؛ کاروانسرای دارالزوار که با توجه به کتیبه آن در دوره حکومت شاه سلیمان به سال ۱۰۹۱ ساخته شده

و تاریخ بنادر عبارت «دارالزوار امام ثامن» با حروف ابجد نشان داده شده است و بالاخره کاروانسرای شهوردیخان که آن هم در زمان سلطنت شاه سلیمان در سال ۱۰۹۱ بنا شده است. شهرت این کاروانسرا به سبب کتیبه ای طولانی است که بر سنگی حک شده است در این کتیبه بنیانگذاران کاروانسرا خواسته خود را، مبنی بر تقسیم عایدات ملک میان خادمان حرم امام و زایران مستمند ضبط کرده اند. آخرین و قدیمترین کاروانسرای مشهد کاروانسرای سلطان است.

در اطراف مشهد بناهای قدیمی زیادی وجود ندارد. تنها بنای قابل ذکر ویرانه های ساختمان باشکوه مصلی^(۳۹۰) است که در زمان سلطنت شاه سلیمان در سال ۱۰۸۷ ساخته شده است. این بنا از نظر شکوه و جلال طاقها و هماهنگی دقیق و ظریف کاشیهایی شهرت دارد که سر در آن را با اشکال مختلف زینت داده است. بنای این مصلی که به برگزاری مراسم نماز دو عید بزرگ اسلامی یعنی عید قربان و عید فطر اختصاص داشته، از روی مصلاهی طرق که به سال ۸۳۷ به پایان رسیده بوده است، ساخته شده. بقعه خواجه ربیع^(۳۹۱)، محل دفن معلم علی بن موسی الرضا در فاصله یک ساعت راه در شمال مشهد قرار دارد. این بقعه در سال ۱۰۳۱ به دستور شاه عباس در محل خرابه های مسجدی قدیمتر بنا شده است. صندوق حجاری شده زیبایی در صحن داخل بقعه قرار دارد که از هند آورده شده و محل دفن شیخ را مشخص می کند. نه چندان دور از آن سنگ قبری از مرمر وجود دارد که محل دفن فتحعلیخان قاجار^(۳۹۲) پدر آقامحمدخان را نشان می دهد. وی به مجازات شورش که میان اقوام چادر نشین شمال مازندران برانگیخته بود، به فرمان نادر شاه گردن زده شد. مسجد و باغی که این آرامگاه را احاطه کرده است به مسجد و باغ قدمگاه نیشابور شباهت دارد، اما درختهای این باغ به کهنسالی درختان باغ قدمگاه نیست، زیرا درختهای قدیمی آن در جریان یکی از شورشهای اخیر مشهد از بیخ و بن کنده شد و به جای آن درختی کاشته نشد تا سال ۱۲۵۴ که موسی خان، حاکم مشهد دستور غرس درختهای تازه ای را در این باغ صادر کرد.

اول ماه اوت به سوی ویرانه های شهر توس^(۳۹۳) و یا به عبارت بهتر به محل سابق این ویرانه ها رهسپار شدیم. از دروازه های غربی مشهد خارج شدیم و به طرف شمال

پنجیدیم. پس از حدود نیم ساعت راه از میان باغهای حومه شهر، یک مرتبه وارد دشتی بسیار خشک شدیم. گردبادهای معمول خراسان روی خاک رُسی این دشت لم یزرع به آسانی شکل می‌گیرد و ابعاد وسیعی می‌یابد. ارتفاع چهل یا شصت متری این گردباد، رنگ سیاه خاکی که بر اثر جریان باد از زمین بر می‌خیزد و بالا می‌رود و نیز شکل آن که در اغلب موارد به صورت مخروطی واژگون در می‌آید، باعث می‌شود که این گردباد از دور شبیه ستونهای دودی جلوه کند که از دهانه آتشفشان خارج می‌شود. در هفت کیلومتری مشهد از میان دهکده معتبری می‌گذریم که از نظر تاکستان و کشت خریزه شهرت دارد؛ هفت کیلومتر بعد در همان مسیر شمال اما با اندک انحرافی به سوی غرب، رودخانه مشهد را مشاهده می‌کنیم که سالها پیش شهر توس در ساحل چپ آن قرار داشته است. نیازی به یادآوری این نکته نیست که توس در قدیم یکی از شهرهای معروف مشرق زمین بوده است. خلیفه هارون الرشید^(۳۹۴) سوار بر شتر، باخاطری پریشان و نگران اوضاع ناپایدار قلمرو وسیع خویش به این شهر سفر کرد و در آنجا بمرد. دو قرن بعد بزرگترین شاعر ایران^(۳۹۵)، فردوسی برای فرار از خشم سلطان مقتدر محمود غزنوی^(۳۹۶) که به سبب شعرهای کوبنده و هجویات این شاعر داغ ننگی بر پیشانی‌اش خورده بود، در شهر توس در منتهای فقر درگذشت، بی آن که حتی یک نفر از همشهریان نمک‌شناس او شهادت این را داشته باشد که به یاریش بشتابد. اما دیری نگذشت که این شهر لگدکوب شده در زیر سم ستوران لشگر چنگیز خان بار دیگر سربلند کرد و نفوذ یکی از فرزندان آن، منجم مشهور نصیرالدین^(۳۹۷) بر هلاکو^(۳۹۸) تا بدان جا رسید که نه تنها او را وادار کرد قاتلان^(۳۹۹) یعنی پیروان حسن صباح^(۴۰۰) را قلع و قمع کند، بلکه بخش اعظمی از غنایم بغداد را به تأسیس رصدخانه مراغه اختصاص دهد، رصدخانه‌ای که خدمات شایانی به علم نجوم کرده است. اکنون در محل سابق شهر وسیع و قدیمی توس که آثار حصاری در اطراف آن به چشم می‌خورد، گندم کشت می‌کنند و تنها دو ویرانه مشاهده می‌شود: بقایای^(۴۰۱) برجی که به احتمال قوی مأمن نگهبانان بوده و دیگری خرابه‌های مسجدی که می‌بایست در گذشته بنای معتبری بوده باشد. حتی محل دفن فردوسی جز به اتکای روایات مشخص نیست، بقعه کوچکی که در زمان سفر فریزر محل

قبر فردوسی را مشخص می‌کرد، دیگر وجود ندارد و این شاعر بزرگ زیر مزرعه‌ای از گندم آرمیده است. در فاصله یک فرسنگ و نیمی شمال غربی توس سرچشمه‌های رودخانه مشهد قرار دارد. این آبها از لابلاي صخره‌ای بیرون می‌آید که منظره زیبایی دارد و تشکیل استخر نسبتاً بزرگی از آب زلال و گوارا را می‌دهد که در آن ماهی و خرچنگ فراوانی وجود دارد. این استخر به چشمه گیلان^(۴۰۲) معروف است و کناره‌های همیشه سرسبز جویبارهای آن به این منطقه خشک، لطف و صفای خاصی می‌بخشد. طی روزهایی که من از بناهای تاریخی مشهد دیدن می‌کردم همسفران من به کوهستانهای غربی و شمال غربی سفر کردند؛ یکی از آنها آقای گوبل به همراه یک نقشه بردار بدون ترس از گرمای شدیدی که در آن روزها بر خراسان حاکم بود به مسافرتی طولانی دست زد. او از راه تربت حیدریه و ترشیز به ارتفاعات کوه میش رفت و از آنجا به سوی سبزوار سرازیر شد و پس از عبور از سلسله جبال شرقی غربی خراسان از خوشان دیدن کرد و دو روز قبل از عزیمت ما به هرات، به مشهد بازگشت.

سفر همراهی کند تا روز بیست و نهم در مشهد گرفتار بود، روز بیست و هشتم را در طرق سپری کردم. این منطقه خشک و بی آب و علف که پیرامون آن را دهکده‌هایی فرا گرفته معمولاً توقفگاه کاروانهایی است که عازم هرات هستند. فاصله این نقطه از سلسله جبال کم ارتفاعی که در جنوب دره مشهد قرار دارد سه کیلومتر است. یکی از کوههای این سلسله جبال به کوه یاقوت معروف است؛ در واقع در آن جا انارهای ریزی یافت می‌شود، روز بیست و نهم اوت پس از عبور از مقابل بقعه‌ای که در طرف چپ جاده قرار داشت و صدراعظم آن را به یاد یکی از قدیسان که از اجداد او به شمار می‌آمد بنا کرده بود، وارد کوهستان شدیم. عبور از این کوهها دشوار نیست و گردنه‌ای که از آن گذشتیم چندان مرتفع نبود، اما منطقه کاملاً خشک و بی حاصل است. در بریدگیهای عمیق شیبهای جنوبی قطره‌ای آب وجود ندارد و تنها کاروانسرای کوچکی به نام خاکستر^(۴۰۴) واقع درپای سراسی، آب انبار محقری دارد که از آب شور و بد مزه‌ای پُر شده است. با این همه این محل میعادگاه الاغهای وحشی است که به تعداد زیاد برای رفع تشنگی به آن جا می‌آیند و جان خود را در معرض تهدید شکارچیان قرار می‌دهند. تقریباً در تمام طول راه زمین خشک و بی حاصل است و منظره‌ای غم‌انگیز دارد. فقط در کهریز دمه، دهکده کوچک واقع در پنج فرسنگی طرق بار دیگر چشمان به اندک سبزه‌ای افتاد. هر چند راه طی شده تا حدی خوب و حتی آرا به رو بود، اما شترها دوساعت پس از ورود ما به آن جا رسیدند.

روزی ام برای اجتناب از پیمودن پیچ و خمهای طولانی، دوباره راه کوهستان را در پیش گرفتیم؛ از گردنه‌ای گذشتیم که ارتفاع آن به حدی کم بود که انسان متوجه آن نمی‌شد. سپس به سوی دشت سرازیر شدیم و در فراگرد^(۴۰۵) فرود آمدیم. این منطقه معروف به دشت بند فریدون^(۴۰۶) یا به تلفظ اهالی دهکده فریمون است که به سبب چراگاههایش شهرت دارد. این دشت نام خود را مدیون سد درچه‌داری است که در زمانهای پیشین به خاطر جمع‌آوری آب باران و آب نهر کوچکی که در آن جا جاری است، در یکی از گلوگاههای کوهستان ساخته شده است. در پشت سد برکه و وسیعی به وجود می‌آید که آب آن برای آبیاری مزارع اطراف کفایت می‌کند. در دروازه دهکده

حرکت از مشهد از طریق طرق، فریمان تا تربت جام به سوی ایالت هرات

پس از مواجهه با هزاران اشکال، موفق شدم اسب و قاطر و شتر مورد نیاز برای ادامه سفر را کرایه کنم. در مشهد معمولاً کاری ساده‌تر از کرایه کردن چهارپایان نیست. اما همین که قاطر چیان پی می‌بردند که مقصد سفر به افغانستان را داریم به حدی دچار اهمه می‌شدند که بیعانه را پس می‌دادند و از تهیه اسب و استر خودداری می‌کردند. عاقبت روز بیست و ششم اوت توانستم کاری را که در ایران «نقل مکان» می‌نامند انجام دهم، یعنی به خارج از شهر بروم و در حوالی آن اردو بزنم. به عنوان اولین توقفگاه محوطه وسیع مصلی را انتخاب کردم. به واسطه غفلت خدمتکاران ایرانی که هرگز قادر نیستند زاد و توشه سفر را یکجا تهیه و تدارک ببینند، این توقفگاه اولیه ضروری می‌نماید. آنها تازه در اولین اردوگاه متوجه می‌شوند که هزاران وسیله ضروری را فراموش کرده‌اند. پس از اجازه رخصت از شاهزاده سلطان مراد میرزا حاکم خراسان، یکی از فرزندان عباس میرزا، که بیش از دیگر پسرانش از نظر لطافت طبع و علاقه صادقانه به آموختن به پدر با کفایتش شباهت دارد و پس از تشکر از متولی باشی دانشمند و قوام الدوله^(۴۰۳)، به خاطر توجهات بی‌شمار آنها و کوششی که در جهت دلپذیر ساختن مدت اقامت ما در مشهد (تا آن جا که به آنها مربوط می‌شد) معمول داشته بودند، روز بیست و هفتم. یک مسافت کوتاه دوفرسخی را تا ویرانه‌های مصلاهی طرق پیمودیم؛ و چون سید عبدالحسین شاه معتمد فرمانده هرات بود که قرار بود ما را در این

فریمون مورد استقبال پسر رئیس قبایل هزاره قرار گرفتیم. افراد این قبایل ناگزیر شده بودند هنگامی که ارتش پادشاه ایران هرات را تخلیه می کرد، پشت سر آنها به راه بیفتند. تمامی دشتهای حاصلخیز واقع میان تربت جام و مشهد به رغم نارضایی مالکان آنها و بدون در نظر گرفتن تمایل مهاجران جدید، که به از دست دادن چراگاههای زیبای خود در دشت بادغیس سخت افسوس می خوردند، از طرف حکومت ایران به این قبایل واگذار شد. شکل و شمایل این قوم صحرائشین که تقریباً سراسر منطقه شرقی خراسان را تا کابل اشغال کرده اند و زبان فارسی خالصی که بدان تکلم می کنند، به عقیده من از نظر قوم شناسی یک معمای واقعی محسوب می شود. اما این موضوع خیلی ساده توجیه می شود. هزاره های بادغیس^(۴۰۷) از نژاد ازبک^(۴۰۸) هستند؛ در گذشته این قوم جزو قبیله برلاس^(۴۰۹) بوده اند که هنوز هم در حوالی شهر سبز،^(۴۱۰) واقع در جنوب شرقی بخارا چادر می زنند. این شهر را محل تولد تیمور ذکر کرده اند. هنگامی که این سردار فاتح در سال ۷۹۹ هجری، پسر خود شاهرخ را به حکومت خراسان منصوب کرد هزار خانوار (یک هزاره) از این صحرائشینان را که مورد اعتماد وی و به سلطنت او وفادار بودند، به عنوان محافظان شخصی همراه او گسیل داشت. این قبایل پس از این که در میان مردم ایران جا افتادند، خیلی زود زبان خود را فراموش کردند. گروهی دیگر شامل هزار خانوار از همان قبیله اندکی بعد به بدخشان^(۴۱۱) منتقل شدند که هنوز هم در همان محل ساکنند؛ و بنا بر آنچه برایم گفته شد، این گروه زبان خود را حفظ کرده اند و به نام هزاره - برلاس شهرت دارند. این گونه مهاجرتهای اجباری به احتمال زیاد در زمان مغولها متداول بوده است، زیرا در فرمانی که در سال ۶۹۴ هجری از طرف غازان خان^(۴۱۲) صادر شده است به واژه «هزارجات» بر می خوریم که منظور تمامی هزاره ها می باشد. طبق این فرمان، خان، رسیدگی به امنیت جاده های هرات، مرو و نیز تمامی راههای خراسان را به مظفر واگذار می کند. در آثار نویسندگان مشرق زمین، من برای اولین بار در این متن به نام قوم فوق برخورد کرده ام. به احتمال زیاد، این گونه جابه جایی قبایل از سوی حکومتها، قبل از چنگیز نیز معمول بوده است. با این همه در میان هزاره ها دیده ای به چشم می خورد که اگر منحصر به فرد نباشد، دست کم از نظر

قوم شناسی نژاد ترك تا حدی نادر می نماید و آن را کردن زبان اصلی خود و پذیرش زبان متداول مردم محل استقرار جدیدشان است. در مناطق شمالی ایران، در ایالات واقع در جنوب قفقاز و نیز در آسیای صغیر و روسیه جنوبی، اقوام ترك زبانهای بومی را حذف کرده اند و یا اگر در این کار توفیق نیافته اند، دست کم زبان اصلی خود را با سماجی قابل توجه حفظ کرده اند. در جنگ میان زبانها، این زبان فارسی است که زمینه خود را از دست داده است: مردم شیروان، آران^(۴۱۳)، آذربایجان و حتی همدان که تا قرن ششم هجری هنوز به فارسی تکلم می کردند، زبان ترکی را پذیرفته اند. این دگرگونی بتدریج صورت پذیرفت؛ تسلط ترکان سلجوقی این مهم را به آخر نرساند، زیرا یاقوت، معاصر چنگیزخان خاطر نشان کرده است که در آذربایجان به زبانی به نام آذری سخن می گویند و نیز به طوری که مؤلف صفة الصفا^(۴۱۴) گفته است تقریباً صدسال بعد شیخ صفی الدین اردبیلی^(۴۱۵) به زبان پهلوی شعر می سروده است و در آغاز قرن هشتم هجری هنوز مردم اشعار او را درک می کرده اند.

روزسی و یکم اوت و اول سپتامبر را در قلندرآباد گذراندیم. قلندرآباد دهکده ای است واقع در همان دشت و درپای همان کوهستانها. زمین این محل را بوته هایی فراگرفته که قسمت اعظم آن از نوع ارس است. روز دوم سپتامبر از منطقه ای عبور کردیم که زمینهای آن به علت وجود رشته های فرعی همان سلسله جبال از پستی و بلندیهایی پوشیده شده است. این منطقه تا دهکده بردو^(۴۱۷) واقع در چهار فرسنگی قلندرآباد همین وضع را دارد. از آن پس دشت گسترده تر می شود اما مسیلهای بی شماری در آن به چشم می خورد که مسیر جریانهای ناشی از ریزش برف و باران است. در این جا تعداد دهکده ها بیشتر از ناحیه مجاور و نیز از مشرق مشهد است. پس از طی یک فرسنگ از بردو در فاصله سه کیلومتری جاده دهکده حسنگ^(۴۱۸) واقع در طرف راست را پشت سر گذاشتیم. پس از طی نیم فرسنگ از دهکده دوزنک^۱ عبور کردیم و سه کیلومتر بعد به قصبه معتبر عبدالآباد رسیدیم. اهالی دهکده ابتدا برای پذیرفتن ما مشکل تراشی می کردند، اما پس از آن که پی بردند قصد نداریم از مسکن و غذای رایگان استفاده

کنیم، مثل همیشه عاقبت بهترین باغ روستا را به اردوی ما اختصاص دادند و در این میهمان نوازی تا آن جا پیش رفتند که قسمتی از دیوار باغ را خراب کردند تا اسبها و شترهای ما بتوانند با بارو بنه به آسانی وارد باغ شوند. سومین روز را سراسر در دشت راه پیمودیم و از جاده عریض و صافی به دهکده لنگر^(۴۱۹) واقع در سه فرسنگی آخرین توقفگاه قبلی خود رسیدیم. این منطقه بسیار قدیمی، لنگر یعنی توقفگاه کشتیها نام دارد و بنا به روایت محلی در گذشته قسمت زیادی از زمینهای این دشت زیر آب بوده و «لنگر» پناهگاه کشتیها به شمار می آمده است. در حال حاضر این دهکده به عنوان مدفن شیخ قاسم انواری^(۴۲۰) شهرت دارد و در آن جا برای او بقعه یادبود نسبتاً زیبایی ساخته اند. بر یکی از دیوارهای این بنا سنگی است که روی آن فرمانی مربوط به سال ۱۰۴۶ حک شده است. طبق این فرمان ساکنان این بخش از برخی مالیاتها معاف هستند. نام پادشاه در این سند ذکر نشده، اما شکئی نیست که این فرمان در دوران سلطنت شاه صفی صادر شده است. تقریباً تمامی روستائیان از فرقه نقشبندی هستند، فرقه ای که در قرن هشتم هجری به وسیله بهاءالدین نقشبندی^(۴۲۱) (۷۹۱-۷۱۸) که در بخارا در گذشته و در همان شهر دفن شده است، تأسیس شد. صبح روز چهارم سپتامبر، پرشورترین این افراد به بقعه ای که در نزدیکی چادرهای ما قرار داشت آمدند تا به ذکر مشغول شوند که مرشد یا شیخ خلیفه، محمد خوجه^۱، پسر پاوند خوجه^۲، ساکن روستای مجاور موسوم به امغان^(۴۲۲) برای آنها تعیین کرده بود. این ذکر که حدود پنج ساعت به طول انجامید، به صورت سرودی دسته جمعی اجرا می شد همراه با نوعی رقص که در پایان آن در حال عبادت زانو به زمین می زدند و پس از آن کلیه حاضران با همه نیرو و توان خود، طی مدتی نسبتاً طولانی دعای «یا هو» را تکرار می کردند.

فاصله زیاد این منطقه از خوجه^(۴۲۳) و استیهای ترکمنستان، مردم این ناحیه را از هجوم قبایل صحرائشین تاتار در امان نگاه نمی دارد. سی سال پیش الله قلیخان خیره ای دو سال پایی به این منطقه هجوم آورد: سال اول تنها تمامی ساکنان روستای امغان را، که در بالا

بدان اشاره شد، به اسارت گرفت؛ سال بعد با ساکنان دهکده های مجاور یعنی راوند و سیمیرغاب نیز همین معامله را کرد. بسیاری از این روستائیان نگون بخت تا همین امسال در اسارت بسر می بردند که عاقبت با تلاش کلنل ایگناتیف^۱ فرستاده روسیه آزاد شدند. تربت شیخ جام از این دهکده بیش از چهار فرسنگ فاصله ندارد. جاده منتهی به این شهر عریض است و بسیار خوب ساخته شده. در تمام طول راه، کوههای مشهد در طرف راست جاده به چشم می خورد، کوههای سمت چپ به علت فاصله زیاد و یا به واسطه مه خشکی، که از هنگام حرکتمان از مشهد با ما بود و در عملیات ما در زمینه توپوگرافی مشکلات زیادی به وجود آورده بود، درست دیده نمی شد. ضمن عبور از این منطقه پی بردم که نظریه کانولی، مینی بر گسیختگی سلسله جبال شرقی غربی خراسان در این منطقه، صحیح نیست، هر چند که ظاهر امر به گونه ای است که احتمال چنین اشتباهی بعید نمی نماید.

چون مجبور بودم در تربت شیخ جام منتظر خیر رسیدن اسکورت افغانها بمانم، که حاکم هرات وعده کرده بود در مرز کشورش به استقبال من بفرستد، چهار روز در این شهر ماندم و فرصت کافی یافتم تا از تنها بنای تاریخی شهر یعنی قبر درویشی که شهر نام خود را از او گرفته است، به دقت دیدن کنم. چون در بیشتر موارد این شیخ را با جامی^(۴۲۴) شاعر اشتباه گرفته اند (از جمله آقای فریه که در صفحات پیش بدان اشاره شد) به خود اجازه می دهم راجع به این شخصیت^(۴۲۵)، که در این بخش از خراسان بسیار مورد تکریم است، چند کلمه ای بنویسم. لازم به ذکر است که بازماندگان شیخ^(۴۲۶) در این شهر نقش مهمی ایفاء کرده و همواره از بانفوذترین خاندانهای این منطقه به شمار آمده اند.

در زمینه زندگینامه شیخ به دو روایت دست یافتیم: اولی در کتاب خلاصه المقامات اثر ابوالمکارم ابن علاء الملک جامی که سال ۸۴۰ هجری به شاهرخ تقدیم شده بود؛ دومی نوشته درویشی به نام درویش علی یوزجانی^(۴۲۷). این شرح احوال در ماه

رجب سال ۹۲۹ هجری به پایان رسیده است. این دو اثر مکمل یکدیگرند و اطلاعاتی را که این بطوطه در مورد شیخ در اختیار ما گذاشته است تا حدودی تصحیح می کنند. زندگینامه اول از نظر رعایت ترتیب زمانی و دیگری از نظر اطلاعات در باره زندگی خصوصی شیخ بسیار غنی است. این تذکره نویسان چون سایرین در شرح احوال شیخ، نسب او را به اعراب می رسانند؛ از نظر آنها شیخ هفتمین سلاله جریر عبدالله بجلی است که خود از نسل سی و یکم ابراهیم بوده است. شیخ به سال ۴۴۰ هجری در نینق (نامق)^(۴۲۸) روستایی در حومه ترشیز به دنیا آمد و بر او احمدنام نهادند، تا سن ۲۲ سالگی زندگی او توأم با بی بند و باری بود، اما در این سالها پشیمانی بر او غالب شد. ماجرای تحول روحی و دینی او همان داستانی است که این بطوطه نقل کرده است: شیخ پس از دست کشیدن از زندگی گذشته در غاری واقع در کوهستان کوه نمک^(۴۲۹) معتکف شد و دوازده سال تمام با روزه گرفتن و شلاق زدن به خود و عبادات مذهبی^(۴۳۰) ریاضت کشید. چون شهرت او در منطقه پیچیده بود، محل اعتکاف او میعادگاه مؤمنانی شد که به دیدار او می آمدند و از او می خواستند تا نزد خدا از آنها شفاعت کند. چون این گونه مزاحمتها حالات عرفانی و سیر وسلوک او را بر هم می زد، محل انزوای خود را ترک کرد و به کوهستانی موسوم به کوه بیزد^(۴۳۱) جام پناه برد و شش سال دیگر در آن جا به عزلت نشست. در این تاریخ از آسمان به او ندایی رسید که فرمان می داد تا میان آدمیان باز گردد و مراقب باشد تا آنها از راهی که خداوند در قرآن برایشان تعیین کرده است، منحرف نشوند. می گویند که شیخ در زمان ملکشاه سلجوقی^(۴۳۲) به طور غیرمستقیم از تمایلات برکیارق^(۴۳۳) به نفع قاتلان آگاه شد و چون پیش بینی می کرد که این توجه خاص برکیارق، اعتقاد عامه مردم را نسبت به اوست می گرداند، پیشگویی کرد که تاج و تخت به سنجر^(۴۳۴) خواهد رسید. در مشرق زمین چنین پیش گوییها به مدعیان کمک می کند تا قدرت را به دست گیرند سنجر این خدمت شیخ را فراموش نکرد و او را به اعتماد خود مفتخر ساخت و گهگاه برای مشورت پیش او می آمد. شیخ که بنا به گفته تذکره نویسان هرگز درسی نخوانده بود، در فاصله سالهای ۵۱۰ و ۵۳۳ با الهام از خداوند چهارده جلد کتاب در زمینه شریعت، طریقت و حقیقت نوشت. اما نویسنده

زندگینامه دوم تنها نه جلد از این رساله ها را دیده است و ادعا می کند که پنج جلد دیگر آن در زمان هجوم چنگیزخان از میان رفته است. شیخ پس از تشریف به مکه، روز دهم محرم سال ۵۳۶ هجری در جام درگذشت. از چهل و دو فرزند او، که سی و نه پسر و سه دختر بودند، تنها ۱۴ پسر پس از مرگ او باقی ماندند. تذکره نویسی که در قرن نهم هجری شرح حال او را نوشته است، ادعا می کند که به هنگام نوشتن زندگینامه، تعداد اولاد و احفاد شیخ به هزار نفر می رسیده است.

بناهای مذهبی که در بزرگداشت شیخ برپا شده اند، مانند سایر بناهای تاریخی ایران در حال ویرانی است. در ایران هر حاکم و یا سلطان، مبالغی هنگفت برای ایجاد بناهای جدید خرج می کند، اما تعمیر بناهای قدیمی را در شأن خود نمی داند. از در زیبایی که در بالای آن برج مربع شکل بسیار بلندی ساخته شده و در دو طرف آن دو مسجد قرار دارد، یکی به نام گنبد سفید^(۴۳۵) و دیگری مسجد کرمانی،^(۴۳۶) وارد محوطه بزرگ و درازی می شویم که از شمال به جنوب امتداد دارد. در این محوطه شیخ و چند تن از اعضای خانواده او و نیز افرادی دفن شده اند که با وقف و بخششهایی به نفع مسجد، این حق را به دست آورده اند که پس از مرگ در جوار این قدیس شهر جام دفن شوند. روبرو در ورودی، مسجدی قرار دارد که در نزدیکی آن شیخ^(۴۳۷) در سایه درخت پسته فوق العاده بزرگی آرمیده است. در اطراف آرامگاه او قبر دو تن از فرزندان او قرار دارد که هر یک باندره ای سنگی محصور است. مسجد جامع^(۴۳۸) وسیعی به دیوار شمالی محوطه تکیه دارد و آن را از محوطه ای حدوداً به همان وسعت جدا می کند که در گذشته دور تا دور آن تعدادی مؤسسه مذهبی از قبیل خسته خانه، زایر سرا و غیره ساخته شده بوده است که در حال حاضر از همه آنها جز توده ای خاک چیزی باقی نمانده است. خارج از محوطه اول نزدیک دیوار جنوبی، ویرانه های خانقاه کوچکی به چشم می خورد و این تنها بناهایی است که در زمان شیخ ساخته شده است. این بنا دوبار تعمیر شده و پس از آن به همت نوه شیخ جام، شیخ الاسلام قطب الدین و نیز پادشاهی از سلسله تیموری به نام سلطان حسین میرزا^(۴۳۹) متوفا به سال ۹۱۱ بر وسعت بنا افزوده شده است. مسجد واقع در مقابل قبر شیخ را یکی از اعقاب سلطان سنجر به سال ۶۳۳ بنا

کرده است، اما ملک غیاث الدین محمدبن محمدبن محمدبن ابی بکرکرت^(۴۴۰) در سال ۷۳۰ هجری بر وسعت مسجد و تزیینات آن افزوده است. درست روبه روی مسجد جامع مدرسه بزرگی^(۴۴۱) قرار دارد که در زمان سلطنت شاهرخ در سال ۸۴۶ هجری توسط شخصی به نام امیرشاه ملک ساخته شده است. بالاخره در قسمت غربی و خارج از این محدوده ویرانه های یک خانقاه دیده می شود که در زمان تیمور بنا شده است. زمانی که ابن بطوطه از مقبره شیخ دیدن کرد، بنای آن هنوز آباد بود، اما زمانیکه شاه عباس به قصد محاصره قندهار، از جام عبور می کرد، این بنا در حال ویرانی بود و چیزی نمانده بود که شاه آن را، به عنوان بنای یادبود قدیسی سنی ویران کند، اما وقتی به تخریب طاق مقبره پرداختند، طوماری یافتند که به رؤیت شاه رسید. شاه عباس پس از اطلاع از نوشته آن اطمینان یافت که شیخ از شایبه هر نوع کفری مبری است. آن گاه نه تنها فرمان اولیه خود را لغو کرد، بلکه قول داد در صورت پیروزی در جنگ، کلیه بناهای اطراف مقبره شیخ را بازسازی کند، در بازگشت از قندهار به قول خود وفا کرد، به طوری که تمامی بناهایی که در حال حاضر وجود دارد، در زمان این پادشاه مرمت شده است. باغ وسیع و زیبایی در مشرق محوطه اصلی قرار دارد؛ در وسط این باغ حوضی است که بر فراز آن گنبد بزرگی ساخته شده است و حوض مملو از آب زلال پراز ماهی است.

ورود به ایالت هرات و بازدید از آثار تاریخی و مناطق سوق الجیشی این ایالت

بالاخره روز هشتم خیر رسید که اسکورتی افغانی مرکب از چهارصد سوار در مرزدر انتظار من است. و چون می بایست فاصله ای دوازده فرسنگی را بدون آب می پیمودیم، شترها را ساعت یازده شب روانه کردیم و خودیک بعد از نیمه شب به راه افتادیم. افراد هزاره اعضای اسکورت ایرانی نردمن آمدند و تقاضا کردند در جام بمانند، زیرا شنیده بودند رحیم دادبیک رئیس قبایل هزاره مستقر در مرز جزو اسکورت است. این شخص حدود ده روز پیش به اردوی آنها حمله کرده، تعدادی از احشام آنها را ربوده و چند نفر را کشته بود. افزون بر آن چون روابط آنها با هزاره های هرات تیره بود می ترسیدند میان آنها درگیری پیش آید. ماتمام شب را دردشتی بایر و آفتابزده راه پیمودیم. ساعت هشت صبح یکی از جاده های فرعی را که به آب انباری به نام حوض سفید منتهی می شد و در آن آب موجود بود، در طرف چپ جاده رها کردیم و ساعت شش ونیم به عباس آباد یا به عبارت بهتر به ویرانه های کاروانسرای بزرگ رسیدیم که همان طور که از نام آن بر می آید به فرمان شاه عباس ساخته شده است و در گذشته دارای قنات بزرگی بوده که اکنون از آن آثار چندانی برجای نمانده است. در حال حاضر هیچ کس به فکر آن نیست که بنایی تا این حد سودمند به حال مسافران و بازرگانان را تعمیر کند. در این ویرانه به دوسوار نظام برخوردیم که فرمانده اسکورت افغانها در آنجا به دیده بانی گماشته بود تا نزدیک شدن ما را به اطلاع او برسانند، یک کیلومتر بعد سرتیپ

نصفراه^۱ و رحیم دادبیک به نام سلطان احمد خان^(۴۴۲)، رسیدن ما را به سرزمین هرات خوش آمد گفتند. سرتیپ که لباس افغانی جالبی پوشیده بود و پالتو مليله دوزی زربفتی به تن داشت بسیار خوش منظر و زیبا به نظر می رسید. از نگاه آرام و مهربان چشمان سیاه و درشت او انسان نمی توانست حدس بزند که این شخص امکان دارد تا چه حد شقی و بیرحم باشد. او ضمن ادای عبارات تعارف آمیزی به من، با صدایی آهسته به یکی از مردان همراه خود تذکراتی داد، در آن لحظه به هیچ وجه نمی توانستم نتیجه مصیبت بار چنین دستور پنهانی را که با این همه آرامش ابلاغ شده بود حدس بزنم. اما دو روز بعد پی بردم که او بدون هیچ گونه محاکمه ای دستور کشتن سواران نظام تاجیکی را صادر کرده بود که لباس نامنظمش خشم او را برانگیخته بود.

پس از ده ساعت و نیم راه پیمایی بی وقفه در هوایی گرم که بتدریج خفه کننده می شد به کهریز رسیدیم. کهریز دهکده ای است آرام اما آبی تلخ و بد مزه و تقریباً غیر قابل شرب دارد. شترها دوازده ساعت راه را (همان طور که آقای فریه نیز نوشته است) در سیزده ساعت پیمودند. هر فرسنگ هرات نیز مانند فرسنگ خراسان کمتر از هفت کیلومتر نیست، به طوری که طبق این محاسبه شترهای ما به طور متوسط هر ساعت ۶/۵ کیلومتر راه پیموده بودند و به نظر من این مسافت حداکثر سرعت برای شتر معمولی یک کوهانه است. اما شترباکتریان یا شتر دوکوهانه به طور متوسط در هر ساعت بیش از چهار کیلومتر راه نمی رود ولی به طور معمول یک سوم بیش از شترهای یک کوهانه بار حمل می کند. بر شتر یک کوهانه هرگز بیش از ۵/۵ کیلو بار نمی گذارند، در حالی که شتر دوکوهانه اغلب ۷۲ کیلو بار می برد. شتربانان خراسان که هنوز به مرحله ای نرسیده اند که برای زمان نیز مانند پول ارزش قایل شوند؛ شترباکتریان را به شتر دوکوهانه ترجیح می دهند. هر چند من دقیقاً در مرز میان محل زندگی این دو نوع شتر بودم، اما هرگز نشنیدم که برای به وجود آوردن نسلی تازه که بارورتر و برتر از این دو نوع باشد، آنها را با هم جفت کنند.

خشکی فوق العاده هوا، باد بسیار شدید و بیوزه کیفیت بدآب، اقامت در کهریز را برای ما نامطلوب و مشکل می کرد؛ هر چند شبها از راه بسیار دور برایمان آب آشامیدنی می آوردند، باز هم روز دهم به هنگام ترك این روستا بسیار خوشحال بودیم. در دوفرسنگی کهریز از کاروانسرای نسبتاً آبادی گذشتیم که آقای فریه در سفرنامه خود از آن نام برده است. سه فرسنگ بعد در نزدیکی کاروانسرای توقف کردیم که آب انبار عمیق آن با سنگهای به دقت تراشیده شده ای ساخته شده بود، روی آن سقف گنبدی شکل بسیار زیبایی قرار داشت و از آب گوارایی پُر بود. دشت وسیع مقابل این بنا در زمان فتحعلیشاه، صحنه برخورد خونین میان سپاهیان افغانی و ایرانی بوده است^(۴۴۳) این جنگ در میان درگیریهای نظامی در نوع خود منحصر به فرد است. زیرا پس از زد و خوردی شدید میان دو سپاه، هریک به تصور آن که در جنگ شکست خورده است از میدان به سوی گریخت. ما از محل توقف خود، در افق درختان گزی را که در ساحل هریرود رشد می کنند، مشاهده کردیم. کمی بعد به حاشیه بیشه کوچکی رسیدیم و در آن جا برای اولین بار باشنهای متحرک روبرو شدیم. همان طور که از تحقیقات آقای بنگه بر می آید این نقطه در آسیای مرکزی رویدادهای ویژه خود را دارد. از محل کم عمقی از رودخانه هریرود گذشتیم. در این محل بستر رودخانه پهن اما کم آب است و افزون بر آن در بیشتر جاها آب در زیر توده ای شنی پنهان می شود. رشد درختهای سمت راست رود از سمت چپ آن بیشتر است. در این سمت درختان گز، سرخدار و چنار به میزان قابل توجهی رشد کرده اند. لذت دیدار جنگل پس از مدتها محرومیت، ما را ترغیب کرد که در ساحل رودخانه چادر بزنیم. اما چون محل از امنیت کافی برخوردار نبود پیشنهاد شد تا کوسان پیش برویم، کوسان، یا آن طور که در اسناد نوشته شده است؛ کوسویه^(۴۴۴) در حال حاضر ویرانه ای بیش نیست؛ اما این ویرانه ها فضای بسیار وسیعی را اشغال کرده است. کمتر از سی سال پیش این قصبه از شهر هرات پر جمعیت بود و نام آن غالباً در تاریخ شرق ایران آمده است. کوسان که از نظر قدمت و سابقه تاریخی با شهر فوشنج^(۴۴۵) برابر است، در دوران سلطنت آل کرت رونق به سزایی کسب کرد. تیمور این قصبه را به زن ششم خود تومان آغا، دختر امیر موسی که در سال ۷۷۹ به همسری او درآمد، به تیول

داد. پس از مرگ این سردار فاتح، تومان آغا که در تمام جنگها او را همراهی می کرد، در کوسان گوشه عزلت گزید و سالهای سال در آن جا زندگی کرد. در سال ۸۴۴ هجری، تومان آغا در این قصبه مدرسه ای زیبا بنا کرد و نیز مسجدی که خود او در آن مدفون است. نیازی به یادآوری نیست که این مدرسه و مسجد در حال حاضر ویران شده است. در زمان صفویه این قصبه پر رونق بوده است، اما تا جایی که من اطلاع دارم، در تاریخ به آن اشاره خاصی نشده است. در زمان قاجار این قصبه عرصه جنگهای خونین میان ایرانیان و افغانها بود. محمدشاه فقید که در آن زمان سمت ولایتعهدی را بر عهده داشت در این محل به کلی شکست خورد. خاطره تلخ این شکست نظامی تلاش فوق العاده ای را که او به رغم مخالفت شدید هیأت سیاسی انگلیسی برای لشکرکشی به هرات از خود نشان داد، توجیه می کند. طی این جنگ که برای قلمرو هرات بدفرجام بود، کوسان چنان زیر و رو و ویران شد که پس از آن هرگز روی آبادی ندید.

چون مایل بودم غوریان^(۴۴۶)، این قلعه نظامی را که در اغلب آثار چاپی و نسخه های خطی به هنگام ذکر محاصره هرات از آن نام برده شده است بینم، روز یازده سپتامبر جاده کاروانرو را ترک کردیم و در طول تپه های شنی ساحل راست رودخانه هریرود به سوی سواحل بالای آن راه افتادیم. در یک فرسنگی کوسان از دهکده بزرگ و آباد تیرپول به بستر رودخانه هرات، که در این محل خشک بود سرازیر شدیم. در این مسیر درختان گز بسیاری رویده بود و بنابراین آنچه برایم نقل شد در این جنگل شکار فراوانی وجود دارد. ادعا می شد که حتی یوزپلنگ هم در این محل دیده شده است، اما ما در آن جا جز خرگوش صحرائی که در هر چند قدم از جلوپای اسبها فرار می کردند، چیزی ندیدیم.

درست در مقابل محل عبور ما از بستر خشک رودخانه، دهکده بزرگی به نام شمسیه به چشم می خورد. پس از عبور از آن به دشت صاف و همواری رسیدیم که کوههای غوریان در جنوب آن قرار داشت از این محل تا شهر غوریان پنج فرسنگ راه است. دشتی که ما از آن عبور کردیم تا حدی خوب کشت شده بود و در طرف راست و چپ آن دهکده های بسیار و قلاع پراکنده ای دیده می شد. اما در کنار جاده تنها یک

مزرعه و دهکده نسبتاً بزرگی را دیدیم که استیوان^۱ نام داشت. یکی از بزرگترین مقامات هرات و دوست حاکم این ایالت به نام منصورخان از جانب اربابش نزد ما آمد و خوش آمد گفت. از اسبها پیاده شدیم و پس از مبادله تعارفات معمولی دوباره بر نشستیم و ساعتی بیش نگذشت که به غوریان رسیدیم. آنجا برای پذیرایی از ما در باغی وسیع چادرهای بسیار زیبایی بر پا کرده بودند. روی فرش درون چادرها تعداد زیادی سینی به چشم می خورد مملو از شیرینی و تنقلاتی که در این منطقه از مشرق زمین برای مهمانان می آورند. روز دوازدهم سپتامبر را در غوریان که دهکده بسیار بزرگ و به بیان دیگر قصبه ای غنی است ماندیم. البته این قصبه اعتبار و رونق و اهمیت کوسان را در گذشته ندارد. کوجه های تنگ و پر پیچ و خم آن را نهرهای گودی قطع می کند. قلعه قدیمی غوریان که برج و باروی آن تماماً به دست ایرانیها ویران شده بود، متروک مانده و اهالی به ساختن قلعه جدیدی در شمال شرقی دهکده مشغول بودند. روز سیزدهم دسامبر بار دیگر از هریرود گذشتیم و پس از طی دشتی رسی که بخشی از آن را ذرات نمک و بخش دیگر را چراگاههای سبز و خرم پوشانده بود به شکیبان رسیدیم که در چهار فرسنگی غوریان و دوفرسنگ و نیمی هرات^(۴۴۷) قرار دارد. اگر هوا صاف و روشن باشد، پس از خروج از این آبادی و طی مسافتی کوتاه، مناره های مصلاهی هرات از دور دیده می شود.

شرقی ارتفاعاتی وجود دارد که قلّه وسیع آن بر این بخش از شهر مسلط و پوشیده از بناهای مستحکمی است که در هریک می توان توپخانه ای را مستقر کرد. این قلّه از دیوار شمالی شهر و برج و باروی شمال شرقی آن بیش از ۶۰۰ یا ۷۰۰ متر فاصله ندارد. درست است که دیوار شهر پایه بسیار محکمی دارد اما دشمن برای تسخیر این شهر نیازی به نفوذ در آن ندارد. زیرا قسمتی از قلعه در شمال محوطه حصار و نزدیک دروازه شمال غربی آن قرار دارد و به استثنای چند خانه چسبیده به دیوار تمام محلات هرات با چند گلوله توپی که از بلندیهایی یادشده شلیک شود به سرعت ویران می شود. حصار و برج و باروی قلعه را خندقی پراز آب احاطه کرده است، اما چون این آب از کانالهای خارج شهر بدان جا می رسد، می توان به آسانی جریان آن را قطع کرد؛ آن گاه ساکنان ناگزیر می شوند از آب انبار بزرگ وسط شهر و چشمه ای واقع در محله شمال شرقی که آب کمی دارد، استفاده کنند. هراتیها ادعا می کنند که این آب انبار گنجایش چهارده ماه آب مصرفی ساکنان شهر را دارد. حال اگر چنین ادعایی را قبول کنیم، پس از گذشت هشت ماه، بویژه در تابستان، آب انبار به علت عدم تعویض پر از کرم خواهد شد و آب آن قابل آشامیدن نخواهد بود. افزون بر آن روی این منبع آب سقف گنبدی شکل بزرگی قرار دارد که از ارتفاعات شمال شرقی بخوبی قابل رویت است و در تیر رس توپخانه قرار دارد و با دو یا سه گلوله دقیقاً هدف گیری شده ویران می شود. در چنین وضعی خرابه های گنبد آب انبار را پُر می کند و ساکنان از آب مصرفی محروم می مانند.

حصار شمالی دو دروازه دارد، حصارهای دیگر هر کدام بیش از یک دروازه ندارد؛ هرات در دشتی قرار دارد که از طرف جنوب حدود ده فرسنگ گسترش یافته، اما در شمال و مشرق فاصله این شهر با کوهستان تقریباً نیم تا یک فرسنگ است. این دشت با شبکه ای مرکب از نه نهر بزرگ و نیز تعداد زیادی نهرهای کوچک آبیاری می شود؛ در مشرق زمین، در هیچ جا کانالی ندیده ام که با مهارت کانالهای اطراف این شهر و با این همه دقت حفر و نگهداری شده و به چنین پلهای مستحکمی مجهز باشند. حتی نهرهای بخارا، سمرقند و اصفهان را که از نظر ساختمان در تمام مشرق زمین شهرت دارند، نمی توان از نظر زیبایی و ظرافت کار با نهرهای هرات مقایسه کرد. حاصلخیزی

ورود به شهر هرات و توصیف این شهر

روز چهاردهم سپتامبر، همراه با افواجی از نظامیان و شماری تخت روان پوشیده از زربفت و تعداد زیادی از مأموران سواره هراتی که در دو کیلومتری شهر بایکی از پسران حاکم شهر به پیشواز ما آمده بودند وارد هرات شدیم. من از این شهر بلند آوازه توصیف زیادی ارائه نمی دهم. از بدقالی، من کمی بعد از جنگی به این شهر رسیدم که بیش از یک سال طول کشیده بود و در طی آن ثروتمندان شیعه برای آن که اموالشان به چنگ افغانها نیفتد به دست خود خانه هایشان را ویران کرده و تصمیم گرفته بودند همراه نظامیان ایرانی شهر را ترک کنند، و انگهی توصیفی که آقای فریه از شهر به دست داده است، از بسیاری جهات به حدی دقیق و مشروح است که تصور می کنم بتوانم به ارائه تصویری مختصر از شهر هرات و اطراف آن اکتفا کنم.

هرات از سالها پیش در مشرق زمین به عنوان قلعه ای مستحکم شهرت داشته است. مشکلی که تسخیر این شهر برای فاتحان مغول فراهم آورد و شکستی که محمدشاه در پای دیوارهای شهر متحمل شد و بالاخره محاصره طولانی این شهر در جنگ اخیر، در مجموع عقیده شرقیها را در باره ارزش استحکامات هرات استوارتر کرد. اما این عقیده اکنون چندان اعتباری ندارد. حصار اطراف شهر به شکل مربعی است که هر ضلع آن یک کیلومتر طول دارد و تقریباً با چهار جهت اصلی منطبق است و همان طور که آقای فریه خاطر نشان کرده است، شهر هرات به معنی دقیق کلمه جز یک قلعه نظامی منفرد نیست و دفاع از آن بدان جهت دشوار است که در نزدیکی زاویه شمال

دره هرات ضرب المثل شده است و اگر این منطقه بار دیگر به مدت بیست و پنج سال در صلح و صفا بماند، تمامی دهکده های اطراف که در حال حاضر نه دهم آن از میان رفته است دوباره احداث خواهد شد و از این دشت بیش از مصرف مردم شهر و حومه غلات به دست خواهد آمد. گمان نمی کنم روایتی که نقل می کند در زمان حکومت مغولها یک سگ می توانسته است یک فرسنگ فاصله میان هرات تا گازرگاه^(۴۴۸) را از روی بام خانه ها طی کند، چندان اغراق آمیز باشد. هریرود در یک فرسنگی حصارهای هرات جریان دارد. پل بسیار باشکوهی به نام پل مالن^(۴۴۹) که روی بیست و سه طاق بنا شده، در گذشته دوساحل رودخانه را به هم می پیوسته است. این پل در حال حاضر روبه ویرانی است و آب رودخانه در این محل بستر خود را تغییر داده است، به طوری که بخشی از زیر پل خشک مانده است. این امر مشکلاتی در کار تجارت ایجاد می کند. زیرا در فصل بهار و پاییز به هنگام افزایش آب، هریرود غیر قابل عبور می شود و کاروانهای جاده قندهار و هرات ناگزیر در ساحل چپ رودخانه اردو می زنند و منتظر می مانند تا پس از کم شدن آب فرصت مناسبی به دست آورند و بتوانند بدون مخاطره از پل بگذرند.

خیابان بلندی از دروازه شمال غربی به دروازه جنوبی کشیده شده است و تنها در یک نقطه میدانی که در مقابل قصر قرار دارد آن را قطع می کند و هنگام اقامت من در هرات تمام فعالیتها تنها در همین خیابان متمرکز بود که تمامی بازارها و کاروانسراها در آن قرار داشت. اما در طرف راست و چپ خیابان، در پشت مغازه ها جز ویرانه چیزی به چشم نمی خورد، بویژه محله جنوب غربی وضعی آشفته داشت تا آن حد که تشخیص جهت خیابان در این محل امکان نداشت. روزها این شریان بزرگ هرات بسیار پر جنب و جوش بود. در این خیابان از ساکنان و اقوام آسیای مرکزی و بخش وسیعی از هند و ایران از هر قوم و گروه، نمونه ای به چشم می خورد. به رغم گونه گونی اقوام و باوجود فروش علنی شراب و بنگ و با این که زنان هر جایی در ملاء عام پرسه می زدند در این شهر شمار جنایات کمتر از شهر مشهد بود. طی پنج ماه اقامت در هرات ما فقط با یک مورد دزدی همراه با شکستن در و پنجره و چند مورد نزاع خشونت آمیز و قداره کشی کم و بیش خطرناک روبه رو شدیم. چنین امنیتی را، که در شهرهای مشرق زمین به طور اعم و افغانستان بطور

اخص نادر است، باید مرهون فقدان پناهگاهی مصنوعی از تعقیب برای دزدان و از همه مهمتر هشیاری داروغه و سختگیری گزمه هایی دانست که طی شب از شهر مراقبت می کنند. حاکم کنونی هرات، سلطان احمدخان، در زمینه اداره امور شهر استعداد کم نظیر و قدرت زیادی نشان داده و به رغم مشکلات بی شمار آغاز حکومتش توانسته است سلطه خود را بر پایه نسبتاً محکمی استوار کند. بعد از غروب آفتاب گزمه ها هر فردی را در کوچه و خیابان به بینند که نتواند با ذکر نام شب حق رفت و آمد خود را توجیه کند به عنوان خطاکار دستگیر و زندانی می کنند. در اروپا چنین سختگیریهایی قابل تحمل نیست، اما در افغانستان بازهم این همه سختگیری برای محافظت از زندگی و اموال ساکنان آن جا کافی به نظر نمی رسد.

آب و هوای سالم هرات شهرت به سزایی دارد. در تابستان بادهای شرقی گرمای هوا را می شکند و چهل روز تمام بدون وقفه ادامه می یابد. در زمستان سرما تا ۱۹ درجه زیر صفر پایین می آید اما این سرما چند ساعتی بیش دوام ندارد. بهار و پاییز بهترین فصلهای این شهر است. اما ما تنها شاهد پاییز آن بودیم؛ می توانم بگویم که صافی آسمان این شهر بسیار چشمگیر و تحسین برانگیز است. ستارگان کهکشان آندرومدا^(۴۵۰) با چشم غیر مسلح به روشنی دیده می شوند. ستاره دنباله داری که در چهارم سپتامبر در آسمان هرات مشاهده شد با نور خیره کننده ای می درخشید و حتی راه شیری گاه چنان درخششی داشت که به یاد ندارم چنین درخشندگی را در جای دیگری دیده باشم. در این شهر ابر خشک نادر است؛ شبکه نهرهایی که شهر را احاطه کرده است کمک می کند تا خشکی این منطقه در مقایسه با دیگر مناطق آسیای مرکزی کاهش یابد.

مردان هراتی در مقایسه با مردان ایرانی و افغانهای قندهار و کابل خوش سیما و خوش قدو قامت نیستند. آنها عموماً کوتاه قد و لاغر اندامند و نشانه های مسلمی از اقوام مغول دارند: صورتهايشان پهن و پخش و دهان و گوشه‌هايشان بزرگ است اما چشمانی بادامی همچون ایرانیان دارند؛ قسمت پایین بینی آنها نسبت به بینی ایرانیها بسیار بهتر، اما در مقایسه با نژاد ترك و مغول برجسته تر است. چهره چند زن هراتی که آن هم به طور تصادفی دیدم با چهره زنان ایرانی تفاوتی نداشت.

هرات از نظر تجارت در مقابل ایران، همان موقعیتی را داراست که بخارا در برابر روسیه، بدین معنی که این شهر توقفگاه اجباری تمام کاروانهایی است که از مشرق و جنوب شرقی عازم ایران هستند و مرکز تمام جاده های اصلی آسیای مرکزی است که از مغرب و مشرق به این شهر منتهی می شوند. از آن زمان که تاراج ترکمنهای مستقر در مرو راه مستقیم میان ماوراءالنهر و خراسان را به روی تجار بست، حتی برای حمل مال التجاره بخارا به مشهد نیز بایدیک راه انحرافی و طولانی از هرات به مشهد را طی کرد و برای کالا سه بار عوارض پرداخت: به افغانهای ساکن بلخ، به حاکم میمنه در شهری به همین نام، و بالاخره به حاکم هرات. به رغم روابط بازرگانی نسبتاً فعال میان هند و هرات، اجناس اروپایی منحصرأ از طریق تهران به این شهر می رسد. کاروانهای هندی تنها به تجارت پارچه های حریر، دستمالهای ابریشمی و بویژه نقره می پردازند. این نقره در قلمرو رباخواری، توسط هندیهایی که به تعداد بسیار در هرات به این کار اشتغال دارند، و نیز برای خرید پسته و مازو و شیرخشست و ترنجبین مورد استفاده قرار می گیرد. نتیجه آن که تجارت اروپا با هرات که تنها از طریق ایران انجام می گیرد، رونقی ندارد و در این شهر نیز، همچون تبریز و تهران، توجه هم به این نکته جلب شد که محصولات کارخانه های انگلیسی از بازارهای آسیای مرکزی تقریباً رخت بر بسته و جای ماهوت و پارچه کتان انگلیسی را که پانزده سال پیش در این جا فراوان بود، ماهوتهای آلمانی و پارچه های کتان سوئیسی گرفته است. اجناس فرانسوی از قبیل مخمل، زری، تافته، جواهرات مصنوعی و غیره... به مقدار کم دیده می شود و چیزی که مایه شگفتی است، این است که اگر قیمت این اجناس در مراکز تجارتهای ایران و آسیای مرکزی به ده برابر نیز افزایش یابد، باز به آسانی و با سود بسیار به فروش می رسد؛ اما محصولات روسی موجود در هرات همچون اجناس این کشور در تمام مشرق زمین، عبارتند از شمش آهن، مس قرمز، چدن، فولاد، مس زرد به صورت ظروف آشپزخانه. سهولت در امر حمل کالای روسی از طریق دریای خزر به ایران، حتی اگر شبکه راههای آهن هند نیز به طور قطع به پایان برسد، باز هم روسیه را از گزند رقابتهای زیان آور مصون خواهد داشت.

حرکت از هرات به سوی او به و کרוخ و اعزام همراهان سفر به طبس

روز سیزدهم اکتبر عاقبت موفق شدم همراهان خود را به سرپرستی پرفسور بنگه به طبس بفرستم و خود من روز هفتم نوامبر به مسافرتی دیگر به شهرهای او به (۴۵۱) و کروخ، شرقی ترین شهرهای ایالت هرات دست زدم، این راه بسیار کوتاهتر بود، اما در مسیری انجام می گرفت که تا آن زمان مورد بررسی قرار نگرفته بود.

شرح سفر آقای بنگه در زمینه گیاه شناسی، وضع طبیعی زمین و توپوگرافی حاوی مطالب بسیار مفیدی است که بنا به گفته این دانشمند در دفتر ششم نشریه خبرهای جغرافیایی سال ۱۸۶۰ دکتر پیترومن، نشریه ای که به حق مشهور شده است، به چاپ رسیده. اما بررسیهای انجام شده در این سفر در زمینه توپوگرافی، در نقشه ضمیمه سفرنامه حاضر ضبط شده است. وقتی این نقشه را با نقشه های بخش داخلی خراسان که قبل از این کاوش ترسیم شده، مقایسه می کنیم به آسانی به اصلاحات مهمی که در نتیجه این کاوش در ترسیم شکل طبیعی این منطقه حاصل شده است، پی می بریم. من در این جا تنها به ذکر جزئیاتی چند در باره سفر خود به شرق هرات اکتفا می کنم.

روز هفتم نوامبر، اولین توقفگاه من در دوفرسنگی جنوب شرقی هرات، در محلی به نام روضه باغ بود. احمدشاه (۴۵۲) مؤسس سلسله درانی (۴۵۳) در این محل باغ وسیعی احداث کرده و محمود شاه (۴۵۴) نیز در انتهای آن بقعه ای به عنوان مقبره خانوادگی بنا نهاده است. اما دست سرنوشت رقم دیگری زد و تنها او و پسرش

این است
دسته
است

بازرسی شده است
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۳/۰۵
محل ثبت: ...

کامران^(۴۵۵) در این مقبره دفن شدند. بر سنگ گور محمود شاه، مردی که از نظر بداقبالی شهره آفاق شد، دست کم نام او نوشته شده، اما گور شاه کامران کمی بلندتر از زمین و با گل ساخته شده است؛ می گویند پسرش سعید محمودخان قصد داشت بنای یادبود مناسبتری برگور او برپا کند. اما چنان در شرابخواری و عیاشی غرق شده بود، که قبل از این که برنامه اش را جامه عمل بپوشاند، به دست وزیر مقتدر خود یار محمدخان، سراز تنش جدا شد. در اطراف این باغ دهکده ای به همان نام وجود دارد که ساکنان آن اکثر افغانی و از قبیله الکوزایی هستند؛ آنها از حاکم هرات سخت گله مند بودند، که به علت تعلت به قبیله بارکزیایی آنها را از کار بیکار کرده و بنا به رسم افغانها بدون کمترین دغدغه خاطر، زمینهایشان را به افراد قبیله خود بخشیده است.

روز هشتم پس از عبور از محل کم عمق دو نهر نسبتاً عمیق و طی دو ساعت راه به دو دهکده متصل به هم به نام سیاوشان^(۴۵۶) و کنج جهان^(۴۵۷) رسیدیم که تنها وسیله مجرای آبی که برای آبیاری مزارع استفاده می شود، از هم جدا شده اند. در این محل برای اولین بار با افغانهای صحرانشین غلجائی^(۴۵۸) آشنا شدم. این کوچ نشینان تابستانها را در دره زندگی واقع در کوهستانهای غور و زمستانها را در دشتهای رُسی و نمکی دامنه کوههای قائن می گذرانند. دهکده کنج جهان دارای یک مسجد و یک امامزاده است که اهالی برای زیارت به آن جا می روند. در گورستان این امامزاده چند سنگ قبر به ظاهر قدیمی به چشم می خورد. من پس از بررسی دقیق دریافتم که روی این سنگها جز اسامی افراد عادی، که از مرگ آنها مدت زمانی طولانی نگذشته بود، چیزی نوشته نشده است. ما از حاشیه نهر این دو دهکده به سوی سرچشمه آن حرکت کردیم. از هفت دهکده بزرگ گذشتیم؛ نام یکی از آنها کوریس^۱ بود و سه دهکده دیگر همانام بودند و نی شین^۲ نامیده می شدند و بقیه عبارت بودند از کول^(۴۵۸)، بیچیگان^۳، سلمتی^۴. ساعت دونیم بعد از ظهر پس از طی پنج ساعت و بیست و شش دقیقه راه به منزیل^۵ رسیدیم. ساکنان این دهکده با اقامت ما در داخل قلعه مخالفت کردند و ظاهراً می ترسیدند که حریم منازل آنها در

1- Kourisse 2- Nichin
3- Bitchighan 4- Salmati
5- Menzil

معرض کنجکاوای حریمخانه اسکورت افغانی ما قرار گیرد؛ این ممانعت مرا خوشحال کرد. بالاخره اهالی مسجد وسیعی را به اسکان ما اختصاص دادند. من چادر خود را در صحن مسجد برپا کردم، زیرا در آن مکان بیش از خانه های تاریک و سرد و کثیفی که در هیچ یک از مناطق مشرق زمین نظیر آن را ندیده بودم، احساس آرامش می کردم. ظاهراً تنها چیزی که هنگام ساختن این کلبه ها مد نظر قرار گرفته ایجاد پناهگاهی بوده است در مقابل گرمای تابستان؛ در نتیجه اتاقها یا بهتر بگوییم اتاق منحصر به فرد این منازل نسبتاً وسیع، اما فاقد پنجره و بخاری است و تنها یک در ورودی کوتاه دارد. روستاییان وسط این اتاقهای انبارگونه آتش می افروزند و دود پس از چند بار دوزدن روی دیوارهای اتاق، عاقبت از روزنه کوچکی که در سقف صاف تعبیه شده است، خارج می شود. در مواقعی که این روزنه مورد استفاده قرار نمی گیرد، آن را با سنگ می پوشانند. دیوار گلی این خانه ها بالا به ضخیمی از دوده پوشانده شده است و چون طاقچه های آن که به چیدن انواع ظروف اختصاص دارد هرگز تمیز نمی شود، پر از گرد و غبار و تار عنکبوت و به ویژه ساسهائی است که برای آزار مسافران تیره روز از گوشه و کنار این طاقچه ها بیرون می آیند. ساعت هشت و نیم روز نهم این دهکده را ترک کردیم، دشتی که در آن راه می پیمودیم بسیار حاصلخیز بود. ساعت نه پس از عبور از قلعه کوچکی به نام سرمست^۱، باردیگر هریرود را که از روضه باغ به بعد از نظر پنهان مانده بود، دیدیم که در چهار کیلومتری طرف چپ در پای کوه جاری بود. در طرف راست جاده نیز سلسله جبالی قرار داشت که در پای آن ردیفی از دهکده های معتبر به چشم می خورد. در ساعت نه و پانزده دقیقه، از نزدیکی ده آبادی به نام معموره گذشتیم و دهکده های شاه آباد و در خراز^۲ را در سمت راست جاده پشت سر گذاشتیم. و به سوی بلخیان حرکت کردیم و در ساعت ۱۰ و ۱۵ دقیقه از این دهکده که اهالی آن مدتها پیش وطن خود بلخ را ترک گفته و در این محل ساکن شده بودند عبور کردیم. در این جا تنها با دوتن از خدمتکاران خود از اسکورت همراهان پیشی گرفتیم و در نزدیکی قلعه

کوچکی به نام دوست آباد توقف کردیم. مالک کوشک از ما مؤدبانه استقبال کرد و دستور داد برایمان قالی پهن کردند، ما روی آن نشستیم اما بعد از مبادله تعارفات معمول، بالحن تلخ و گزنده خاص افغانها از من پرسید که آیا منظور من از سفر، بنا به عادت انگلیسیها، این است که هر چه را می بینم وصف کنم. من نتوانستم در برابر این پرسش ساده لوحانه او از تبسم خودداری کنم و سعی کردم با توجه دادن او به این نکته که نه کاغذی در دست دارم و نه قلمی خاطرش را آسوده سازم. آن گاه تا رسیدن اسکورت دوستانه به صحبت پرداختیم. فرمانده اسکورت برای این مالک شجاع توضیح داد که من به خاطر دل خود و با رضایت حاکم هرات که دوست و میزبان من محسوب می شود، سفر می کنم. دو عنوان اخیر نظر مرد افغانی را به کلی نسبت به من تغییر داد و به گونه ای ناشایسته از کنجکاوی نابجای خود معذرت خواست. این واقعه کوچک نظر و برداشت مرا در باره شرقیها تأیید کرد: من همیشه فکر می کردم در این مناطق که اهالی بندرت چشمشان به اروپائیان می افتد، در معرض دید قرار دادن اشیاء غیر معمول مانند دفتر، آلبوم، مداد، قطب نما، ساعت، میزان الحراره و غیره ... (کاری که بسیاری از سیاحان انگلیسی می کنند) اشتباه محض است. می توان تمامی تجهیزات سیاح متمدن را در برابر چشمان مردم به آسانی حمل کرد، بی آن که این اشیاء به نمایش گذاشته شوند و ترس مردم ساده لوح منطقه را برانگیزند؛ منطقه ای که ساکنان آن با هیچ آداب و رسومی سواى رسوم متداول در روستای خود آشنا نیستند و طبعاً هر نوع فعالیتی را که قادر به درک آن نباشند، بد تعبیر می کنند. شتاب سیاحان انگلیسی، که به محض ورود به یک منطقه، در باره منابع آن؛ اهالی را به باد سؤال می گیرند، باعث می شود تا در مقایسه با سیاحانی که با صبر و حوصله ای بیشتر به بررسی می پردازند، نه به پاسخ صحیحتری دست یابند و نه به اطلاعاتی گسترده تر؛ بلکه این روش آنها را در معرض مخاطرات بی دلیلی قرار می دهد که تا حدودی وجود شمار زیاد قربانیان را در میان آنها در آسیا توجیه می کند و نشان می دهد که این سیاحان چگونه فدای جدیت و عشق به کار شده اند که قابل تحسین ولی نابجاست. مطمئناً دوست بخت برگشته من، سرهنگ استبدادارت^(۴۶۰) نیز به همین ترتیب اسباب زندانی شدن خود را در بخارا فراهم کرده بود. زیرا همان روز ورود به شهر

بلافاصله در باره تعداد زندانیانی که ترکمنها برای فروش به شهر آورده بودند و طرز رفتار با آن تیره بختان به پرس و جو پرداخته بود.

پس از نیم ساعت راه پیمایی به دهکده بزرگی به نام شاپولانی واقع در حاشیه نهری وسیع رسیدیم و مجبور شدیم یک ساعت و پانزده دقیقه دیگر مسیر آب را به طرف بالادست نهر طی کنیم تا به دهکده چهاربرج^(۴۶۱) برسیم و بتوانیم با عبور از پل سنگی نیمه ویرانی از رودخانه بگذریم. یک ساعت پس از ترك این محل متوقف شدیم تا شب را در دهکده بزرگی به نام پشتکوه^(۴۶۲) اطراق کنیم. متأسفانه در این روستا به مالطف کردند و ما را درون قلعه منزل دادند که در نتیجه مجبور شدیم شب را در یکی از کلبه های آغل گونه که ذکر آن رفت، بگذرانیم. از این نقطه به بعد، دره هریرود آشکارا تنگتر می شود. روز دهم، ساعت هشت و نیم صبح راهی سربالا را به سوی کوه دوند^(۴۶۳) که قله آن در سمت شمال شرقی قرار داشت، در پیش گرفتیم. هرچه از هرات دورتر می شدیم نشانه های جنگ و آشوبهایی که طی بیست یا سی سال اخیر آرامش این منطقه را بر هم زده است کمتر می شد. تعداد دهکده ها بیشتر، ویرانه ها کمتر و رفاه ساکنان منطقه آشکارتر بود. در نزدیکی اغلب کوشکها و دهکده ها سیاه چادرهای قبایل غلجایی به چشم می خورد که سرمای هوا آنها را از اردوی تابستانی به آن جا کشانده بود. در این بخش از دره هریرود اقوام مختلفی زندگی می کنند؛ اکثریت با افغانها است، اما از قبایل الکوژی، غلجایی، پوپلزایی، درانی و بازکزی نیز به تعداد زیاد در میان روستاییان و سایر قبایل چادر نشین به چشم می خورد. باید به این گروه دوشاخه از نژاد ایرانی یعنی تاجیکها و زوریها^(۴۶۴) را نیز اضافه کنیم که به زبان فارسسی خالص سخن می گویند. اما زبان آنها از نظر اصطلاحات قدیمی از زبان کنونی ایران بسیار غنی تر است.

پس از پیمودن دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه راه، یکی از شاخه های سمت راست هریرود که در مصب آن دهکده ای آباد به نام تغاندوآب قرار داشت عبور کردیم: ارتفاع دره به حدی است که در اغلب اوقات یخبندان پیش از موقع مانع رسیدن میوه ها می شود و سرمای شبهای بهاری، که پس از به شکوفه نشستن درختان میوه فرا می رسد، جوانه ها

را از میان می برد. مناره قدیمی سیروان^(۴۶۵) در فاصله کمی از این دهکده در افق مشاهده می شود. مابعد از ۵۵ دقیقه راه پیمایی به آن جا رسیدیم. در ناحیه هرات این مناره تنها بنایی است که کتیبه ای به خط کوفی بر آن نوشته شده است. این مناره برجی است دارای خطوط عمودی با ارتفاع ۲۹ متر (حدود ۹۴ پا) که بر پایه ای به شکل منشور هشت ضلعی قرار گرفته است. در گذشته کتیبه ای کوفی در دو خط دورینا را فرا گرفته بود. حروف این کتیبه را، مانند مناره خسروگرد سبزوار با آجرهایی که در جهت طولی و کمی برجسته بر سطح دیوار برج کار گذاشته شده، ماهرانه شکل داده اند. گذشت زمان و گچکاریهای مجدد بسیاری از کلمات این کتیبه را از بین برده، و بیشترین صدمه به مهمترین قسمتهای آن وارد آمده است، مانند تاریخ اتمام بنا یا نام حاکمی که این بنا در دوره او ساخته شده است. اما چون حروف این کتیبه از همه جهت شبیه حروفی است که من بر بناهای نیمه دوّم قرن پنجم هجری دیده ام در انتساب این مناره به آن دوره تردیدی ندارم، نوشته این بنا تا آن جا که من توانستم بخوانم چنین است: که بنا به فرمان امیر سپهسالار بزرگ ... ابوالحسن علی ابن احمد (کلماتی که می توان به شکلهای مختلف تعبیر کرد) به وسیله معمار نیشابوری علی ابن عثمان ابن احمد در زمان سلطنت سلطان ابن سلاطین ... به گمان من این برج متعلق به دوران سلطنت سلطان محمود غزنوی و یاسر اوست.

چون معدن سنگهای مرمر سفیدی که از چند قرن پیش مصالح تمام نشدنی ساختمان مقبره های تمام گورستانهای هرات را تأمین می کند، در فاصله کوتاهی از سیروان قرار دارد، تصمیم گرفتم قبل از رفتن به او به از آن جا دیدن کنم. روز دهم به طرف کوهستانهای ساحل چپ هریرود به راه افتادیم، بعد از سی دقیقه راه پیمایی به طرف جنوب و جنوب شرقی به مدخل تنگه کم عمقی در میان این سلسله جبال رسیدیم. جاده به طور مایل تنگه را قطع می کند و سپس از رشته نسبتاً کم ارتفاعی از سلسله جبال اصلی می گذرد و به تنگه ای دیگر سرازیر می شود که کمی بالاتر به تنگه اولی می پیوندد و به دهکده کوچک زیبایی به نام نارستان می رسد که درختهای سپیدار آن هنوز سبز بود، در حالی که برگ درختهای سپیدار دشت، ده روز پیش ریخته بود. بعد

از بیست دقیقه راه در تنگه به بقعه پیر محمد^۱ فراولی (؟) رسیدیم که درختانی چند آن را احاطه کرده بود. در جوار این بقعه چشمه آب گرمی وجود دارد که ۲۰ تا ۲۲ درجه حرارت^(۴۶۶) دارد و پر از ماهی است. بنا به گفته خادمان بقعه آب این استخر بندرت یخ می زند و یرف در کناره های آن دوام نمی آورد. اما هر بار که هوا به شدت سرد می شود و سطح استخر را یخ می پوشاند، ماهیها می میرند. پس از یکی دو سال باردیگر ماهیهای جدیدی ظاهر می شوند که به سرعت تکثیر می یابند. بقعه پیر در ۴۰ قدمی شمال استخر قرار دارد. قبر شیخ بنا به شیوه مقابر اهل سنت با ستون مرمرینی به ارتفاع یک متر و نیم که بر آن عمده ای حجاری شده مشخص گردیده است. روی ستون می خوانیم: در سال ۱۱۴۰ هجری تحت توجهات زایر حرمین شریفین محی الدین الحسینی ساخته شده است تا تأییدی باشد بر این که بنا بر فرامین دست نویس احمدشاه، تیمورشاه و دیگر شاهزادگان در آنی دهکده نارستان وقف بقعه پیر محمد است.

معدن سنگ به فاصله ده دقیقه راه از این محل قرار دارد؛ تا این تاریخ تنها لایه های سنگ مرمر همین یک منطقه را استخراج کرده اند. تقریباً از سه سال پیش که بهره برداری از این معدن شروع شده است، تعداد سنگ استخراج شده را می توان به صورت مکعبی تصور کرد به طول ۶۰ تا ۸۰ متر و عرض ۳۰ تا ۴۰ متر و ارتفاع ۲۰ تا ۳۰ متر که در کل حدود ۴۰ تا ۱۰۰ هزار متر مکعب بالغ می شود. مرمر این معدن بسیار زیباست. از این معدن قطعات عظیمی از سنگ مرمر استخراج شده که رنگ آن یک پارچه سفید و بافت آن بسیار ظریف است. اما مرمر کم و بیش خاکستری در همه نقاط این سلسله جبال دیده می شود و بنابر آنچه روستاییان راهنما برایم تعریف کردند در این کوهستان معدن آهن، سرب و گوگرد نیز وجود دارد، حال آن که در کوهستانهای ساحل راست هریرود تنها معدن مس وجود دارد. از آن جا به بقعه پیر برگشتیم و بعد از طی یک ساعت و نیم راه خسته کننده که ضمن آن از چهار رشته کوهستان شرقی غربی سلسله جبال اصلی عبور کردیم از راهی با شیب بسیار تند و پوشیده از باریجه^(۴۶۷) خشک شده پایین آمدیم و در راه